

برای این شماره که ویژه فرهنگ ایران است، چند سؤال در زمینه چگونگی پژوهشهای مربوط به تاریخ و ادب ایران طرح شد و به تقاضای شورای نویسندگان مجله چند تن از صاحب نظران و استادان دانشمند، پذیرفتند که به این سؤالی پاسخ بدهند. مجله فرهنگ و زندگی با سپاس از همکاری صمیمانه ایشان، عین پاسخها را در این صفحات به نظر خوانندگان می‌رساند.

چند پرسش دربارهٔ

اما سؤالی، که کلی و در هر دو رشته تاریخ و ادب، مشترک است عبارتست از:

- ۱- تحقیق تاریخی / ادبی در قرون گذشته چه کیفیتی داشته و زمینه‌های اصلی آن چه بوده است؟
- ۲- در پژوهشهای تاریخی / ادبی جدید چه زمینه‌ها و روشهایی مورد توجه قرار گرفته است؟
- ۳- چه افراد یا سازمانهایی (اعم از ایرانی یا خارجی) در بنیان گرفتن پژوهشهای تاریخی / ادبی ایران سهم اساسی داشته‌اند یا راهگشا بوده‌اند؟
- ۴- فعالترین مراکز پژوهشهای مربوط به تاریخ / ادب ایران کدامها هستند؟
- ۵- کم و کیف کوششهای ایرانی در قیاس با آنچه در خارج صورت می‌گیرد چگونه است؟
- ۶- آیا می‌توان یک طبقه‌بندی کلی از منابع و مآخذ اصلی پژوهشهای تاریخی / ادبی امروز ایران به دست داد؟
- ۷- به نظر شما، بر اساس پژوهشهایی که تاکنون صورت گرفته است خصوصیات بارز تاریخ / ادب ایران چیست؟
- ۸- به نظر شما در آینده به چه مسائل و جنبه‌هایی بیشتر باید توجه شود؟
- ۹- مسائل اساسی آموزش تاریخ / ادب در ایران چیست و چه نقائص دارد؟

پژوهشهای ادبی

(تاریخ)

۱ - قرون گذشته؟ نمی‌دانم از کجا باید شروع کرد. علاقه به تاریخ - اگر بقصد ارضاء حس کنجکاوی انسان و یا انصراف او از واقعیات جاری بوسیله التیاج به گذشته باشد - خیلی کهنه است و در ایران و همه جهان سابقه دراز دارد. اما آیا ضبط وثبت وقایع صالح و جنگ و توالی سلسله‌ها و ولادت و وفات نام‌آوران را می‌توان تحقیق تاریخی خواند؟ با اینهنده، هم خدایانماک‌های پهلوی ظاهرآ بقدر ممکن با دقت و احتیاط کافی جمع و ضبط می‌شده است هم وقایعنامه‌های اسلامی که طبری و ابن اثیر مخصوصاً به آن پرداخته‌اند.

پژوهشهای تاریخی

تحقیق تاریخی، اگر بررسی علمی در مسایل تاریخ باشد، از قدیمترین نمایندگان آن در فرهنگ ایران، ابوزیحان بیرونی است و تعداد کسانی که در این رشته وارد بوده‌اند بین قدها بسیار کم است. در اروپا هم فقط در اواخر قرن نوزدهم - بوسیله کسانی مثل فون رانکه آلمانی، فوستل دوکولائتر فرانسوی، و امثال آنهاست که تاریخ تحقیقی پایه گرفت. حتی بررسی اجمالی این مساله درین مجال محدود غیر ممکن است و من این نکته را با بسیاری از مسایل دیگر مربوط به تاریخ ایران و تاریخ جهان در کتابی بنام «تاریخ در ترازو» بررسی کرده‌ام که امیدوارم انتشار آن بحل بعضی از این مسایل کمک کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نخستین پاسخ

عبدالحسین زرین کوب

دکتر در ادبیات

استاد گروه تاریخ و گروه زبان
و ادبیات دانشگاه تهران

۲ - نمی‌دانم از پژوهشهای تاریخی جدید متصو به چیست؟ در آنچه مربوط به کار اروپایی‌هاست من تاریخ ایران کمبریج را که دیدم، بکلی از روشهای علمی تاریخ دور بود و انتقادی هم در آن باب نوشتم

که شاید بعضی از علاقه‌مندان تاریخ آنرا در مجله دانشکده ادبیات طهران خوانده باشند. در ایران البته بعضی کتابها نشر شده‌است که من دربارهٔ ارزش آنها نمی‌خواهم صحبت کنم اما امیدوارم کسانی که در آینده بخواهند راجع به تاریخ ایران پژوهش کنند از شیوهٔ نویسندگان تاریخ ایران کمبریج پیروی نکنند.

۳ - تا آنجا که من می‌توانم بخاطر بیاورم استوارترین کوشش منظم در این باره بوسیلهٔ آلمانیها بوده‌است که کتاب دقیق Grundriss der Iranischen Philologie بی‌شک سنگ بنای تحقیقات جدید بوده است درین باب. در ایران از وجود سازمانهایی که درین زمینه کاری انجام داده باشند خبر ندارم اما از نام‌هایی که می‌توانم ذکر کنم محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، میرزا حسن‌خان مشیرالدوله، سید حسن قزوینی زاده و احمد کسروی است.

۴ - گمان می‌کنم اگر بخواهم جواب صادقانه و بی‌تعرف عرض کنم این است که فعالترین این مراکز فقط مغزها و فکرهای کنجکاو کسانی است که به بنوق و سلیقهٔ شخصی و بی‌سازمانه علاقهٔ خصوصی به این کار پرداخته‌اند. نمی‌دانم اصلاً مراکزی در ایران هست یا برای پژوهش‌های مربوط به تاریخ ایران هست یا نیست اگر هست گویا در حدود نشر کردن متن‌های قدیم تاریخی است - با شیوهٔ شبه‌انتقادی رایج در ایران - که گویا کتابفروشی‌های خیابان شاه‌آباد هم بهمان اندازه فعالیت درین باب دارند. نمی‌خواهم با این بیان ارزش کار مراکز و بنگاه‌های نشر و تحقیقات را کم کنم اما حاصل کار بهیچوجه با سروصداهایی که راه انداخته‌اند و با بودجه‌های

عظیم که خرج کرده‌اند قابل قیاس نیست. نه آیا جای آن هست که علاقه‌مندان به تاریخ ایران به تأسیس یک یا چند مرکز مستقل برای تحقیق تاریخ دست بزنند تا شاید ایجاد یک محیط رقابت و مساوت تحقیقات واقعی را درین باره زنده کند - و به راه بیندازد؟

۵ - در ایران چون هدف غالباً آوازه‌جویی یا نیل به مقامات است، و نقد درست بی‌غرضانه که بوسیلهٔ اشخاص ذیصلاحیت انجام شود وجود ندارد هر کسی - با هر مقدار علاقه و ذوق و مایهٔ علمی - وارد میدان میشود و چون نقد هم بوسیلهٔ کسانی می‌شود که یا اصلاً صلاحیت ندارند یا مرعوب و مجذوب اشخاص ذینفع هستند، کوشش‌هایی که می‌شود نترتاً ممکن است ارزیابی درست بشود یا اصلاً ارزش داشته باشد. در خارج هم البته عوامل و اغراض ملی و شخصی در کار هست اما لاف‌زنی در دنیای غرب تا کسی علاقهٔ شخصی به موضوع نداشته باشد و قریحه و مایهٔ کافی به او کمک نکند وارد اینگونه مسایل نمی‌شود. چون نقد هم غالباً کمتر به شواهد اغراض شخصی آلوده است، و کمتر اتفاق می‌افتد اشخاص فاضل‌جربت کنند وارد میدان بحث و انتقاد شوند، حاصل کوشش محققان سالمتر و دقیق‌تر از آب درمی‌آید. مشکل این است که برای فهم درست مسایل مربوط به فرهنگ یک نوع تفاهم دو جانبه لازم است که برای خارجی نیل به آن دشوار است و یک اندازه هم عینیت و بیطرفی که شاید برای هر محقق ایرانی نیل به آن آسان نباشد.

۶ - درین باره در یک رسالهٔ جداگانه که در مقدمهٔ تاریخ ایران بعد از اسلام خویش آورده‌ام

و جداگانه نیز بوسیله مجله ایرانشناسی چاپ شده است بحث مفصل کرده‌ام و حاجتی نمی‌بینم آن سخنان را در اینجا تکرار کنم. البته بحث من در آن رساله و هم در این گفت‌وگو راجع به تاریخ ایران اسلامی است که در ایران اشخاص ذیصلاحیت راجع به آن پیدا می‌شود. در باب آنچه به تاریخ قبل از اسلام مربوط است وارد نمی‌شوم و گمان نمی‌کنم اشخاص وارد - در ایران یا اروپا - امروز در آن باب زیاد بتوان یافت. البته ادعا زیاد خواهد بود و بی‌پایان.

۷ - وحدت و استمرار. گمان می‌کنم مهمترین خصوصیات تاریخ ایران تاکنون همین دو نکته است. تمام دنیای ایران، از آنجا که تاریخ مدون و رسمی شروع می‌شود تا زمان حاضر حکایت ازین استمرار بی‌وقفه دارد. نه حادثه اسکندر درین استمرار وقفه‌ای ایجاد کرد، نه غلبه عرب. درست است که این حوادث تأثیرات قابل ملاحظه‌ای بر فرهنگ و تمدن دنیای ایران باقی گذاشت اما استمرار آن را قطع نکرد چنانکه با وجود نفوذ سلجوقی هائیسیم در دوران سلوکی و قسمتی از دوران پارت، دنیای ایران از استمرار در سنت‌های خود باز نماند و حتی بعد از سقوط ساسانیان هم با وجود نفوذ عمیقی که اسلام در تمام شؤون حیات ایرانی کرد، قسمت عسده‌یی از سنت‌های ایرانی همچنان باقی‌ماند و طولی نکشید که قننس از زیر خاکسترها بیرون آمد، چنانکه حتی بغداد عباسیان از حیث ایرانیگری یک فرزند و یک وارث تیسفون ساسانی بشمار می‌آمد و سنت‌های ایران تمام حیات فکری فاتحان را تغییر داد. این استمرار که حتی در حوادث بی‌اهمیت‌تر - از

جهت معنوی می‌گویم - مثل واقعه مغول و جز آن نیز همچنان چشم می‌خورد، سرگذشت بقای دوهزار و پانصدساله ما را به بیان روشنی حکایت می‌کند. اما جالب‌تر از آن، مسأله وحدت دنیای ایران است که یک خصوصیت بارز دیگر تاریخ ایران محسوب می‌شود و نشان می‌دهد که در سراسر این استمرار طولانی، تمام دنیای ایران یک پارچه بوده است، و هرگز نه ماوراءالنهر و قفقاز، خود را از آذربایجان و خراسان جدا یافته است نه سرزمین سده و خیبر و هندوکش ایرانی بودن خود را از ایرانی بودن سرزمین اروند، هیرمند و البرز کمتر یافته. بیوند معنوی هنوز هم علی‌رغم اختلافات ظاهری باقی است و همین وحدت است که استمرار دنیای ایران را در طی قرنهای طولانی تضمین کرده است. خصوصیات دیگری هم درباره تاریخ ایران می‌توان ذکر کرد که در این جا مجال وارد شدن در آنها را ندارم. اما غالب آن خصوصیات ناشی از همین استمرار و وحدت است. البته این استمرار و وحدت بی‌شک مبنای Concrete دارند، و مخصوصاً تأثیر نظام اقتصادی منطقه و مشابهت انواع تولید و طرز توزیع ثروت و همچنین تأثیر مختمات نژادی، واحوال اقلیم را در ایجاد آنچه من آنرا وحدت و استمرار خواندم، نباید از نظر دور داشت و متأسفم که درین باب بحث طولانی خواهد شد و مجال کافی فعلاً برای این بحث ندارم.

(ادب)

۱ - در قرون گذشته چیزی که بتوان تحقیق ادبی خواند روی هم رفته عبارت بوده است از کتابهای

تذکره (مثل کتاب عوفی ، دولتشاه ، امین احمد رازی) جنگها و منتخبات (مثل مونس الاحرار) ، کتب راجع به بلاغت و بدیع (مثل ترجمان البلاغه ، حدائق السحر ، المعجم ومونس العشاق) ، کتابهای لغت (لغت فرس ، صحاح الفرس) و کتابهایی که در شرح و تفسیر مشکلات دیوانهای شعرا (مثل شرح مشکلات انوری ، شرح مشکلات خاقانی ، شرح دیوان حافظ) تألیف می شده است . غالب این کارها فاقد روش علمی بوده است یا لاقبل شیوه کار مؤلفان آنها آن مایه دقت را که امروز در اینگونه کارها لازم است (مثل نقد متون ، نقد اقتساب و جز آنها) نداشته است . برای آنکه آنچه نقد متون و نقد اقتساب خواننده می شود روشن شود بحث طولانی لازم است که اینجا مجال آن را ندارم ، کسانی که درین باب اطلاعات بیشتری بخواهند می توانند به نقد ادبی . و شعر بی دروغ ، شعر بی نقاب رجوع کنند .

۲ - پژوهش های ادبی جدید در ایران تا آنجا که من دیده ام بیشتر در زمینه مسائل مربوط به فیلولوژی است . آنچه مربوط به تحلیل روانشناسی ، جامعه شناسی ، زیباشناسی ، ممکن است بشود خیلی به ندرت تاکنون مورد توجه ادیبان ما واقع شده است ، تحقیقات راجع به شرح احوال شاعران هم تا حدی رواج دارد . به علاوه چیزی هم بدنام تصحیح متون قدیم معمول شده است که گاه شبیه است به آنچه می توان آنرا نقد متون خواند . درین کار اخیراً توجه خاصی به مسائل لغوی و مباحث مربوط به تطور لغات و ترکیبات اظهار شده است و چون تمام متون قدیم - حتی متون مربوط به کلام ، تصوف و تاریخ - را از نظر گاه فواید لغوی می نگرند ، این رشته از

پژوهش های ادبی فواید قابل ملاحظه ای عاید لغت فارسی کرده است اما عدم توجه کافی به ارزش علمی مندرجات مخصوص این متون سبب شده است که در بررسی تاریخ تحولات افکار ، علوم ، و عقاید ، کار قابل ملاحظه ای انجام نیابد و پژوهش های ادبی تقریباً محدود به قلمرو فیلولوژی باشد .

۳ - وقتی از پژوهش های ادبی ایران - البته ایران جدید که گمان دارم سؤال هم مربوط به همان است - صحبت می شود نمی توان از کارهای محمد قزوینی یاد نکرد با آنکه این کارها از لحاظ کمیت چندان قابل ملاحظه نیست از لحاظ کیفیت اهمیت مخصوص دارد و مخصوصاً در آنچه مربوط به تصحیح متون ، تطور لغات و ترکیبات و شرح احوال رجال و مشاهیر است آثار قزوینی را می باید سرمشق و راهنمای محققان ایران شمرد . این شیوه کار در همین زمینه بوسیله عباس اقبال ، احمد کسروی ، سعید نفیسی ، بدیع الزمان ، ملک الشعرا بهار ، دکتر فیاض ، فتی زاده ، دکتر شفق ، مجتبی مینوی ، رشید یاسمی و چند تن دیگر نیز دنبال شد اما حاصل کار محققان دیگر اگر از حیث کمیت بر آنچه محصول کار قزوینی بود پیشی گرفت از لحاظ کیفیت کاملاً به پای آن نرسید با اینهمه ، مجموع فرآورده کار این محققان مطالعات راجع به فیلولوژی را در ایران بنیان نهاد و توسعه قابل ملاحظه ای بخشید . گویا دیگر لازم نباشد آنچه را دو نسل اخیر ادیبان ما در این زمینه انجام داده اند بر شرم چنانکه ذکر نام آنها هم که مردم هم اکنون هر روز با آثارشان سروکار دارند ، بی ضرورت است .

۴ - تردید دارم که بتوان پژوهشهایی را که

در زمینه ادب ایران انجام شده است به «فعالیت مراکزی» نسبت داد چون اگر هم مراکزی در این زمینه وجود داشته است ظاهراً در فعالیت خود نقشه و هدف و سازمانی نداشته‌اند و فعالیت‌هایی را که در زمینه پژوهشهای ادبی انجام شده است ظاهراً بیشتر باید به حساب ذوق و علاقه شخصی محققان گذاشت با اینهمه بعضی مراکز بوده‌اند که در نشر آثار محققان کمک‌هایی کرده‌اند که شاید اداره نگارش وزارت فرهنگ، کمیسیون معارف، انجمن آثار ملی، انتشارات دانشگاه تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، و بنیاد فرهنگ ایران را باید از مهمترین این مراکز شمرد. البته سهم ناشران خصوصی را هم درین زمینه نباید نادیده گرفت و به‌رحال این اقدامات را که مؤسسات نشر و تألیف در نشر کارهای شخصی محققان انجام داده‌اند نباید به حساب فعالیت «مراکز» گذاشت. اما می‌توان انتظار داشت که از این‌پس بعضی مراکز که امکانات مادی و معنوی دارند درین زمینه با خود آگاهی کافی، طرح‌ها و نقشه‌های معقولی را دنبال کنند. درین باره حرفهای گفتمی بسیار است و متأسفانه مجال بحث نیست.

۵ - آنچه در حال حاضر در خارج ایران در زمینه پژوهشهای ادبی راجع به ایران صورت می‌گیرد بیشتر عبارت از نشر متون است یا تحقیقات کتاب‌شناسی. البته در زمینه کتاب‌شناسی شاید هنوز در خارج از ایران کوششهایی که انجام می‌شود دست‌کم از لحاظ کیفیت برای ما آموزنده باشد و آنچه در ایران درین زمینه انجام شده است نسبت به آنچه امثال استوری، بروکلان، ویلسون، و بیسن

و دیگران کرده‌اند اهمیتی نداشته باشد اما در زمینه نشر متون، کارهایی که در خارج از ایران انجام شده تدریجاً اهمیت خود را از دست داده است و با آنچه در خود ایران انجام می‌شود چندان تفاوت ندارد. در سایر زمینه‌های مربوط به پژوهشهای ادبی نیز هم اکنون این برتری دارد آشکار می‌شود. چنانکه در زمینه لغت‌شناسی تتبعات دکتر محمد معین از سرمشق‌های فرنگی خود - مثل پاول هرن و دیگران - جلوتر است و در تاریخ ادبیات کارهای سعید نفیسی، جلال همایی، بدیع الزمان، و دکتر صفا نسبت به نمونه‌های قدیمتر فرنگی، مثل ادوارد براون، هرمان اته، شاید یک‌قدم بیشتر باشد. درست است که در زمینه اخیر دو کتاب یانریکا و آلساندرو بائوزانی تازگی‌هایی دارند لیکن هنوز تمام پژوهشهایی که در زمینه تاریخ ادبیات - در ایران و خارج از ایران - انجام شده است از قبیل به‌کمال مطلوب خیلی دورست و به عقیده من تمام آنها بیشتر ادبیات ایران در تاریخ است نه تاریخ ادبیات ایران.

۶ - تصور می‌کنم در آنچه سابقاً گفتم به این سؤال به طور ضمنی جواب دادم.

۷ - خصوصیات ادب و فرهنگ ایران؟ این را نمی‌توان در چند کلمه مختصر بیان کرد. اینقدر هست که ادب هر قدر بیشتر به طبقات پایین جامعه مربوط باشد انسانی‌تر است. ادب طبقات بالا مثل آنچه در دیوانهای شاعران ستایشگر آمده است کمتر با حیات واقعی سروکار دارد و غالباً چیزی جز یک سلسله تمنع و مبالغه نیست. جوش و طیش حیات واقعی را باید در ادب طبقات پایین جست که شاید جالب‌ترین آثار آفرینش آنها داستان‌های مربوط

آشنایی با شیوه‌های دقیق نقد ادبی است که می‌تواند آموزش ادبی و پژوهش‌های راجع به ادبیات را در خط سیر تازه بیندازد. در بین نسل جوان هم‌اکنون گرایش به این شیوه‌ها دیده می‌شود اما باید آرزو کرد که در این زمینه شوق و علاقه جوانان ما در چهارچوب محدود مطالعات ژورنالیسم محصور نماند و در ورای آن، به‌قلمرو تحقیقات آکادمیک هم تدریجاً وارد شود.

به عیاران، حماسه‌های مذهبی و غزل‌های سبک‌بندی است؛ به‌علاوه ادب صوفیه هم که غالباً یک نوع عکس‌العمل در مقابل انتلکچوآلیسم و اسکولا-ستسیسم است، در بسیاری موارد روح و حیات واقعی طبقات پایین-مخصوصاً اصناف و جوان‌تران-را نشان می‌دهد و ازین لحاظ اهمیت خاص دارد.

۸- در آینده امیدوارم پژوهش‌های ادبی از جنبه کیفی، رشد و توسعه بیابد اما آرزو نمی‌کنم که از جهت کمی هم درین زمینه رشد زیادی حاصل شود. نه فقط باین سبب که به حکم آنچه از تجربه آموخته‌ام این رشد کمی تا حد زیادی مانع از رشد کیفی خواهد بود و عمق و تدقیق این گونه پژوهش‌ها را خواهد کاست بلکه مخصوصاً به این سبب آرزوی رشد کمی پژوهش‌های ادبی را ندارم که غالباً در همه دنیا-مخصوصاً در ایران- شرکت تعداد زیادی از استعدادها درین امر موجب انصراف آنها از ادبیات ابداعی و آفرینش ادبی خواهد بود و تا آنجا که تجارب نیم قرن اخیر نشان می‌دهد استغراق ادیبان در پژوهش‌های ادبی همیشه حکایت از آن دارد که محیط فکری و اجتماعی برای تحمل و قبول آفرینش‌های ابتکاری آماده نیست مخصوصاً وقتی که قریحه آفرینشگر میدان کافی برای جولان ندارد، در مسیر کارهای تحقیقی «کانالیزه» می‌شود.

۹- آموزش ادبیات در ایران و تقریباً بیشتر پژوهش‌هایی که در آن باره انجام می‌شود در حال حاضر غالباً جنبه فیلولوژیک صرف دارد. این امر در عین حال که یک ضرورت است ازین جهت که محدودیت ایجاد می‌کند نقایصی دربر دارد. فقط



مجموعه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجموع علوم انسانی

۱ - تحقیق تاریخی به معنی امروز در قرون گذشته در ایران تقریباً وجود نداشته است ، تاریخ نگاری و ثبت وقایع و تدوین تاریخ معاصر همیشه مورد توجه و علاقه مردمی که دارای فرهنگ و تمدن غنی بوده اند قرار گرفته است و ایرانیان از این قاعده مستثنی نبوده اند . اما تحقیق در تاریخ گذشته به معنی نقادانه اصول و منابع تاریخی و سنجش و تطبیق گزارش ها و جدا کردن صحیح از سقیم و کوشش بلیغ برای به دست آوردن حقایق و به اصطلاح قدیم حصول ظن متاخم به علم در زمینه تاریخ منظور نظر نبوده است . زیرا کوشش برای وصول به حقیقت امری ، باید غرض و فایده ای داشته باشد و رنج در این راه باید متناسب با بهره حاصل از آن باشد . اگر تاریخ برای سرگرمی و یا گرفتن بند و به دست آوردن تجارب باشد صرف حوادث روایت شده و وقایع منقول برای این امر کفایت می کند و رنج کاوش و تحقیق چندان لزومی ندارد .

پیشینیان ما با همه اهمیت دادن به تاریخ بخوان و اقوام دیگر ، آن را به منظور های مذکور معتبر و معتنی به می دانستند و به همین جهت کوششی در راه تحقیق تاریخی بعمل نیاوردند . اما این امر را نباید به حساب فقدان روح نقادانه و تحقیق در میان مردم ها گذاشت . زیرا تحقیق تاریخی به معنی امروز در میان یونانیان و رومیان قدیم و در اروپای قرون وسطی و حتی در اروپای اوایل قرن جدید نیز سابقه داشت . از طرف دیگر ایرانیان و مسلمانان به طور کلی روح نقادانه و تحقیق را در زمینه های دیگر به خوبی



دومین پاسخ

عباس زریاب

دکتر در تاریخ و فلسفه

مدیر گروه تاریخ در دانشگاه تهران

نشان داده‌اند و حتی در قسمتی کوچک از تاریخ نیز، روش خاصی در نقد و تحقیق بکار برده‌اند. برای توضیح باید گفت که تاریخ در میان مسلمانان بطور عموم و ایرانیان بطور خصوص جزو علوم نقلی محسوب می‌شد و راهی برای پی بردن به حقیقت حوادث تاریخ جز روایت و نقل ناقلان نمی‌شناختند و معتقد بودند که ضامن صحت يك واقعه تاریخی فقط نقله بودن راوی و سلسله روایات است و انتقاد عقلی را در آن راهی نیست. زیرا مردم به جهت اعتقاد به دین، به کرامات و خوارق عادات و معجزات اعتقاد داشتند و اجازه نمی‌دادند که عقل در امکان آن و حتی وقوع آن تردیدی به خود راه دهد. چون معجزات و خوارق عادات ممکن الوقوع است، از نظر امکان فرقی میان ششون قهرمان تورات و رستم پهلوان شاهنامه نیست، و اگر موسی رودنیل را بشکافد و با اسباط دوازده گانه از آن بگذرد، هفت خوان رستم و اسفندیار نیز امکان عقلی دارد و معیار صحت یکی و بطلان دیگری عقل نیست بلکه صحیح القول بودن راوی است زیرا تورات از راه انبیای بنی اسرائیل رسیده است و قصه موسی و فرعون و ید بیخارنال قرآن نیز نقل فرموده است اما روایت رستم و اسفندیار از راه راویان زرتشتی و مجوس نقل شده است و به همین جهت مورد تردید و بلکه قطعی البطلان است.

بنابراین توجه نقد و تحقیق بسوی عدالت راوی و نقله بودن و مقبول القول بودن و صحیح الاعتقاد بودن او معطوف گردید اما نه در تمام تاریخ، زیرا چنانکه گفتیم تمام تاریخ ارزش

این همه نقد و تحقیق نداشت بلکه آن قسمت از تاریخ که نتایج دینی و اجر و ثواب اخروی از آن گرفته می‌شد یعنی تاریخ زندگانی پیغمبر و اصحاب و ائمه دین که از سیره ایشان سنت و احکام دین به دست می‌آمد و علاوه بر این تحقیق خالی از ثواب هم نبود. برای راه یافتن به عوئق بودن و صحیح العقیده بودن و سایر شرایط مقبول القول بودن راوی روش‌های خاصی پیدا شد که به صورت نظم و علم جداگانه‌ای درآمد و علم الحدیث و علم درایه و علم رجال بوجود آمد. علم رجال اگرچه از علوم دینی و از مقدمات علم الحدیث و علم فقه بود اما در حقیقت شعبه‌ای از تاریخ بود که در آن صفات و اخلاق و عقاید و شرح حال راویان حدیث مورد بررسی قرار می‌گرفت. از شروط راوی آن بود که عقیده‌اش از نظر رجال دین درست باشد و این با اختلاف مذاهب فرق می‌کرد، مثلاً در نظر يك عالم اهل سنت، شیعی یا رافضی بودن راوی موجب قدح در سند و در نتیجه، ضعف روایت بود زیرا ممکن بود مثلاً راوی داستان سقیفه یا حدیث غدیر خم بخاطر عقیده مذهبی خود روایت آنرا چنان گزارش دهد که به نفع مذهب تشیع باشد؛ از طرف دیگر در نظر يك عالم شیعی امامی، اهل سنت بودن یا اسماعیلی و زیدی و فطحی بودن راوی موجب رد و طرد و انکار آن روایت می‌گردید. علاوه بر شرایط صحت و اعتقاد و راستگویی، شرایط دیگری برای راوی مقبول القول قایل بودند که می‌رساند علمای رجال و حدیث، دقت و موثکافی را تا کجا رسانده بودند، از قبیل ضابط بودن راه، یعنی راهی باید که

باشد که بتواند مطلبی را که دیده یا شنیده به دقت ضبط کند و نباید در اثر ضعف حافظه و ناتوانی در ضبط، چیزی از روایت کم کند یا بر آن بیفزاید.

در برابر این همه دقت در سند روایت و سلسله روایت، مضمون روایت و محتوای آن تقریباً از نقد و انتقاد مصون بود و اگر سلسله سندی «عالی» بود مضمون آن بی تردید بایستی پذیرفته می‌شد. حال اگر دو روایت با دو سلسله «عالی» ولی در مضمون متضاد پیدا می‌شد، روش تطبیق و سنجش و مقارنه عقلی بمیان می‌آمد که از آن در علم اصول به تعادل و تراجیح تعبیر می‌کردند. این روش فقط در روایات فقهی و احکام عملی به کار می‌رفت و آن را در تاریخ بکار نمی‌بردند زیرا حوادث تاریخی و مخصوصاً حوادث غیردینی در نظر ایشان آن اهمیت را نداشت که برای تحقیق صحت و سقم آن زحمت تعدیل و مقایسه را بخود هموار کنند.

۲- در پژوهش های جدید تاریخی در ایران، کوشش می‌شود همان روشی را که اروپائیان در نقد منابع تاریخی و احیای آن، اعم از منابع کتابی یا سنگ‌نبشته یا منابع دیگر از قبیل آثار و ابنیه تاریخی و مسکوکات و حفريات باستانشناسی، در پیش گرفته‌اند اخذ کنند و پس از فراهم آوردن مطالب و مواد به استنباط و استخراج مطالب تاریخی از آن پردازند. زمینه این پژوهشها نیز تمام تاریخ ایران یا همه جنبه‌ها و مظاهر مختلف آن است. منتهی در این راه موانعی موجود است که باید بتدریج برطرف شود. اهم این موانع

عبارت است از:

الف - برای تاریخ پیش از اسلام اشخاص با صلاحیت بسیار کم هستند زیرا در این مورد هم باید از نتایج کاوش های باستانشناسی (چه در ایران و چه در ممالک همسایه از قبیل افغانستان و شوروی و عراق و ترکیه) مطلع بود و هم از نتایج تحقیقات زبان‌شناسان و مورخان و هم چند زبان قدیم داخلی و خارجی را دانست و هم دارای قریحه و استعداد در تاریخ نویسی و روح استنباط تاریخی بود.

کسی که از خط و زبان عیلامی خبر ندارد و خطوط میخی آشوری و بابلی و سومری و اورارتو را نمی‌تواند بخواند فکر «تحقیق در تاریخ ماد» را باید از سر بیرون کند. برای تحقیق در تاریخ هخامنشیان اطلاع از کتیبه های پارسی باستان (نه از راه ترجمه‌های مسخ و فسخ و رسخ شده) و زبان یونانی، و زبانهای زنده بزرگ جدید از قبیل انگلیسی و روسی و آلمانی و فرانسه و ایتالیایی برای آگاه شدن از نتایج تحقیقات علمای مغرب‌زمین نهایت ضرورت را دارد. اگر کسی مدعی شود که هم یونانیان و هم علمای مغرب‌زمین معرض بودند و هستند و بنابراین نتایج کار ایشان باید بدور انداخته شود، از حقایق امر بی‌خبر است. این کتیبه های بیستون و تخت جمشید و نقش رستم را ما نخوانده‌ایم، آنها خوانده‌اند، اگر کتاب های هرودوت و گزنفن و نظایر ایشان نبود ما از هخامنشیان هیچ اطلاعی نداشتیم و بایستی به داستان ضحاک و جمشید بسنده می‌کردیم چنانکه صد سال پیش مورخان ما می‌کردند.

در غرض ورزی هرودوت و بسیاری از تاریخ
نویسان مغرب زمین تردیدی نیست. آنها پایگاه
تمدن را یونان و روم می‌دانند و با پیشداوری‌های
نادرست، اقوام دیگر آن زمان را بربر و وحشی
می‌خوانند بعضی از اروپائیان نه بخاطر علم و حقیقت
بلکه بخاطر خدمت به سیاست دولت متبوع
خود و جلب دوستی ایران، در تاریخ ما رنج و
کوشش را بر خود هموار ساخته‌اند، اما هیچ یک
از این اغراض این حقیقت را از میان نمی‌برد که
خوانندگان خطوط میخی و پارتی و محققان در
زبانهای پارسی باستان و اوستا و پهلوی و سغدی
و خوارزمی و کاشوگران نخستین در آثار باستانی
و تدوین کنندگان تاریخ هخامنشی و ماد و عیلام
و احیا کنندگان تاریخ اشکانی، همین اروپائیان
به اصطلاح مغرض بودند.

از همین تاریخ اشکانی چه می‌دانستیم؟ نه
از اسامی پادشاهان آن اطلاعی داشتیم و نه طول
مدت سلطنت حقیقی ایشان را می‌دانستیم. در فهرست
تواریخ خودمان فقط چند نام جعلی از ایشان پدید
می‌شد. این فردوسی بود که با آن فکر بلند و
حقیقت خواه خود اعتراف کرد که
چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان
نگوید جهان دیده تاریخشان
از ایشان بجز نام نشیده‌ام

نه در نامه خسروان دیده‌ام
این گوئشید بود که با اطلاع از زبانهای
یونانی و لاتینی و چینی و با کمک مسکوکات
بازمانده و به نیروی استنباط و شم تاریخی، تاریخ
ایشان را از نو زنده کرد و راه را به محققان بعدی

نشان داد.

نقش بیستون در برابر دیدگان کسانی که از
کرمانشاهان به زیارت عتبات می‌رفتند جز نقوش
خالی از معنی چیزی نبود، این فرنگیها بودند
که به آن توجه کردند و با دقت بی‌مانند نسخی
از آن برداشتند و در دسترس پژوهندگان اروپایی
گذاشتند. آن را امثال گروتنفند و راولینسن
با طریقی که هرچوننده حقیقت را به اعجاب و تحسین
و ا می‌دارد خواندند نه فلان مورخ خودمان که
چون قلم به دست می‌گرفت از هیوط آدم و طوفان
نوح تا تاریخ عصر خود فر فریبر فرو می‌نوشت و
کوچکترین فکر تحقیق و کاوش و بکار انداختن
نیروی نقد و استنباط از مغزش نمی‌گذشت.

مگر تخت حمید در نظر نویسندگان ما
ساخته دیوان و شیاطین نبود؟ مگر به همین جهت
پارس را ملک سلیمان و پارس گاد را مشهد مادر
سلیمان نمی‌گفتند؟

این مطالب را من برای تخطئه فرهنگ و
تمدن خود نمی‌گویم. این فرهنگ و همه جلوه‌های
آن برای من بسیار گرامی است. اما در این
فرهنگ برای برداختن به تحقیقات تاریخی محض،
جایی نبود. کسانی که امروز در ایران خود را
محقق تاریخ می‌دانند وابسته به فرهنگ عا نیستند
بلکه دست پرورده و یا پیرو فرهنگ جدید
مغرب زمین هستند.

فرهنگ گذشته ما بیشتر به اصولی توجه
داشت که موجب نجات و فلاح انسان در این جهان
یا در آخرت باشد و بدیهی است که کوشش در
روشن کردن تاریخ هخامنشی و اشکانی از دیدگاه

این اصول، اتلاف عمر عزیز است. بزرگان و دانشمندان ما سعی در اصلاح روح و حیات معنوی انسان داشتند و تحقیق در تاریخ فرما نروایان گذشته که در نظر ایشان جباران و مستکاران بودند، فایده‌ای نداشت. آنان در نکته‌ها و شعرها و امثال و روایات و قصص به نظر عبرت گرفتن و پند آموختن نگاه می‌کردند و این امر با توجه به مضمون شعر و نکته و محتوای قصه و داستان حاصل می‌شد، دیگر احتیاج نبود که درباره‌ی گوینده واقعی آن و سال زاد و مرگ او و سفرهای او تحقیق کنند.

اما اگر يك ایرانی امروز می‌خواهد در تاریخ گذشته کنج‌کاوی کند، اگر بخاطر حقیقت و بدست آوردن نتایج علمی محض است و یا بخاطر احساسات ملت دوستی و تنظیم تاریخ برای ملت است، از هدفی و روشی پیروی می‌کند که از خصوصیات فرهنگ جدید مغرب‌زمین است. او ناچار از پیروی این روش است.

در فرهنگ جدید مغرب‌زمین تاریخ بخاطر خود تاریخ و نفس حقیقت علم بی‌توجه به منافع دنیوی و اخروی مورد نظر انسان قرار گرفته است و آغاز آن هم تحقیق در تاریخ مصر و ایران و هند نبوده است که بگوییم بخاطر استعمارگری این کار را کرده‌اند. این روح حقیقت‌جویی ابتدا متوجه تاریخ یونان و روم قدیم و تاریخ خود اروپا گردید و برای این منظور همه منابع تاریخی این اقوام از بنا و کتیبه و کتاب و سند و فرمان و سکه و اشیاء باستانی اهمیت و ارزش پیدا کرد. تحقیق در تاریخ یونان و روم چنان وسعت و عمق پیدا کرد که از حد تصور پیشاهنگان این کار

بیرون بود. روش طبع و اصلاح کتب و مأخذ به سبک علمی و انتقادی پیدا شد و بیشتر آثار جاویدان کلاسیک به این شیوه منتشر گردید. بر سر هر جمله و کلمه بحث‌ها و جدالها در گرفت و بر سر انتساب آثار به پیدا آورندگان آن، هزارها کتاب و مجله و مقاله منتشر شد. این مجموعه عظیم دائره‌المعارف پاولی و بسوا که شاید از هشتاد مجلد متجاوز است و حاصل کوشش علما در باره یونان و روح قدیم است نماینده روح حقیقت‌جویی تمدن جدید است. نه روم قدیم زنده است و نه یونان قدیم تا بخاطر استعمار آن چنین کوشش شگرفی انجام گیرد. کسانی که دائره‌المعارف یهود و کاتولیک و غیره را می‌نویسند برای استعمار یهود و کاتولیک نیست و همینها هستند که دائره‌المعارف اسلامی و بودایی نیز می‌نویسند و اساس قته‌اللقا ایرانی و هند و ژرمنی و غیره را منتشر می‌کنند. در هر دو همان خصوصیت تمدن امروزی که عشق به علم و کشف حقایق از هر قبیل باشد، حاکم است. البته در تحقیق درباره مشرق‌زمین حس حقیقت‌جویی فرد با تشویق بعضی دانشگاهها و مؤسسات دولتی برای جلب دوستی مردم يك کشور و گاهی هم با مقاصد استعماری همراه بوده است اما این مقاصد و اغراض در برابر مقصد اصلی یعنی حقیقت‌دوستی و حقیقت‌جویی، تبعی و ثانوی است، یعنی استعمار از روح حقیقت‌جویی که در تمدن غربی است ممکن است استفاده کند و آن را برای مقاصد خود بکار برد نه اینکه فلان دولت مستعمره طلب، این روح حقیقت‌جویی را ایجاد کرده باشد. آلمان قرن نوزدهم در ایران مقاصد استعماری نداشته است تا

امثال گوتشمید و شپگل و فولدکه و ویهوزن را برای تحقیق در تاریخ ایران پیش از اسلام یا بعد از اسلام تشویق و ترغیب کند .

همین مطلب به نحوی دیگر دربارهٔ هرودوت و گزنف و پلوتارخ و امثال ایشان صادق است . ایشان تاریخ وطن و قوم خود را می نوشتند و چون تاریخ یونان و روم یا بیزانس یا تاریخ ایران مربوط بود طبعاً به تاریخ ایران نیز پرداخته اند . در اینجا بدیهی است که پای غرض ورزی بمیان می آید زیرا قلم در کف دشمن است . اما این امر مانع از آن نیست که هم اکنون یگانه منبع مکتوب دربارهٔ هخامنشیان ، نوشته های هرودوت و گزنف باشد . قسمت اعظم یا صدی نود تاریخ هخامنشی از نوشته های یونانیان است . مؤلفان ما دربارهٔ ماد و هخامنشی چیزی نمی دانستند و اگر نیروی جدولی برای پادشاهان قدیم ایران یا پادشاهان بابل ذکر کرده و در آن از کورش و داریوش و قومسوس (کمبوجیه) و اخشیرش و اخشیرش (خشیارشا) و اردخشست (اردشیر) و سغدیانوس (سغدیانوس) نام برده از « کتب اهل مغرب » که همان یونانیان باشند استفاده کرده است و گرنه ما جز کیتباد و کیکائوس و کبخسرو و لهراسب و سایر اسامی موجود در خداینامه چیزی نمی شناختیم .

کتاب های مورخان یونان و روم شامل حقایق بسیار مهم و پرارزشی دربارهٔ ایران عادی و هخامنشی و سلوکی و اشکانی و ساسانی است و آنجا که پای غرض و حسادت و تنگ نظری بمیان آید ، با اندک تأملی معلوم می گردد . نویسدگان ما نیز دربارهٔ تاریخ ممالک همسایه خالی از غرض ورزی نبوده اند . لب لباب حقیقت از ستحش و تطبیق و نداشتن روح تعصب

و داشتن نیروی داوری و استنباط پیدا می شود نه از نفی و انکار کلی و عدم اعتنا به نوشته های دیگران متأسفانه اکنون در ایران گاهی مدعیان دانش که فاقد روح علمی و حتی در بعضی موارد فاقد صلاحیت علمی بطور کلی هستند دیده می شوند . کسی که خط اوستا را از پهلوی تشخیص نمی دهد دربارهٔ مطالب اوستا داد سخن می دهد . آنکه نه کتیبه بیستون را در زبان اصلی خوانده است و نه از نوشته های دیگران خبر دارد به همدان قول خاقانی :

نه پیش من دواوین بود و دفتر
نه عیسی را عقاقیر است و هاوین
تحقیق عمیق دربارهٔ تاریخ ماد و هخامنشی می کند . اینگونه اشخاص ظاهراً علم لسانی و فطری و مادر زاد دارند و ما ایشان را محقق به معنی آنچه در فرهنگ و تمدن امروز بکار می رود نمی دانیم .

ب - برای تحقیق در تاریخ ایران بعد از اسلام ، با همهٔ فراوانی منابع و وجود اشخاص با صلاحیت ، باز مؤلفی موجود است که از آن جمله در دسترس نبودن همهٔ این منابع است . مهمترین مرکز منابع تاریخ ایران بعد از اسلام کتابخانه های عمومی ما هستند که با داشتن بودجه به جمع آوری کتب و اسناد خطی همت می گمارند .

اما با کمال تأسف باید بگویم که هنوز روح حقیقت دوستی و ترویج و اشاعهٔ علم در بعضی از کتابخانه های عمومی موجود نیست و اینگونه کتابخانه ها که با بودجهٔ عمومی مملکتی اداره می شوند ، یا نام وقف و استفادهٔ عمومی بر آن نهاده شده است ، یا کتابخانه های خصوصی فرقی ندارند . در بعضی از کتابداران روح خست علمی دیده می شود و بعضی

به امید آنکه ممکن است کتابی را پس از ده یا بیست سال خودشان به طبع برسانند با انواع بهانه‌ها از نشان دادن آن به درخواست کنندگان امتناع می‌ورزند. و وضع گاهی چنان می‌شود که به دست آوردن نسخه‌ای خطی از یکی از کتابخانه‌های اروپا به مراتب آسانتر از بعضی کتابخانه‌های خودمان است. اما البته همه کتابخانه‌های عمومی چنین نیستند و خوشبختانه در بعضی از کتابخانه‌های مهم پایتخت با گشاده‌رویی تمام از مراجعه کنندگان پذیرایی می‌شود و همه تسهیلات لازم را برای طلاب علوم فراهم می‌آورند.

ج - مرحله نخستین و یا مقدمه تحقیق آنست که کتب و مأخذ علمی به روش علمی و انتقادی طبع و نشر شود و در دسترس محقق تاریخ قرار گیرد. با کمال تأسف صدی نود کتبی که به عنوان مصحح و طبع انتقادی نشر می‌شود از طرف اشخاص صلاحیت‌دار نیست و اینگونه چاپ‌ها فرقی با نسخ خطی مغلوط ناخوانا و چاپ‌های سنگی قدیم ندارند. با وجود مقالات انتقادی و مجلات انتقادی برای کتب چاپی، هر سال شماره این گونه چاپ‌های مغلوط از طرف مدعیان دانش بالاتر می‌رود. بدتر از همه، تصحیحات دلبخواه این قبیل مدعیان است که همه از قبیل شد رَسنا بجای شَغَلَسنا و خر موسی صَعِفا بجای خر موسی صَعِفا است. و ای کاش لااقل از این تصحیحات خودداری می‌کردند و همان اصل لایق را بدست می‌دادند تا خواننده شاید به نیروی حدس و گمان به اصل آن پی ببرد.

د - مرحله آخر پس از جمع مواد لازم بصورت علمی، تنظیم آن مأخذ و استنباط علمی از روی قریحه و استعداد تحقیق است و عامل این امر در درجه اول

دانشگاههای مملکت است که با پروراندن دانشجویان با استعداد و نشان دادن راههای تحقیق و کاوش علمی به ایشان، محققان آینده را بیرون می‌دهد. این امر با توجه به اینکه هنوز علت وجودی دانشگاههای ما پروراندن کارمند و معلم دبستان و دبیرستان است نه محقق و پژوهشگر، با کندی بسیار صورت می‌گیرد و وقتی میسر خواهد شد که یکی از هدفهای دانشگاهها پژوهش و تحقیق باشد و در کنار پروراندن کارمند و معلم، محقق و پژوهنده نیز تربیت کند و مؤسسات تحقیقی منطبق با واقعیت و حقیقت برای رشته‌های علم و از جمله تاریخ بوجود بیاورد نه آنکه تنها به مؤسسات اسمی بی‌بنیان اکتفا کند.

۳ - پاسخ این سؤال را تا اندازه‌ای در پاسخ سؤال دوم گفتیم. از آغاز قرن نوزدهم به اینطرف عده‌ای از محققان مغرب زمین به تاریخ و فرهنگ اقوام غیر اروپایی نیز توجه کردند، زیرا در زمینهای تاریخ یونان، روم باستان و قرون وسطی، کار فراوان شده بود و عطش تحقیق و کاوش، زمینهای بکر دست نخورده می‌طلبید. دولت‌های اروپایی نیز از این عطش تحقیق استقبال کردند زیرا با شناخته شدن تاریخ اقوام دیگر، هم روحیه آن اقوام بهتر شناخته می‌شد و برای جلب دوستی ایشان گامهای بهتری برداشته می‌شد و هم راههای نفوذ بیشتری بدست می‌آمد.

بدین ترتیب عطش تحقیق و دانش دوستی علما، با عطش سوجدویی بعضی از دول همراه شد و مؤسسات تحقیقی تازه‌ای از قبیل مؤسسات آسیایی و تحقیق در امور شرق و غیره بوجود آمد و دیری نکشید که اسرار خطوط هیروگلیف و عیچی و پهلوی و کنوز

فراغند و تاریخ ناشناخته مصریان و کلد و بابل و سومر
 و عیلام و ماد و اورارتو و هیتی و کوشان و هند قدیم
 و چین باستان و ختلوط و حیمیری و شمودی و صفوی
 و زبانهای قدیم شبه جزیره عربستان کشف شد و با
 همان روش و روح علمی در شناختن اسرار طبیعت
 و کشف اسرار فضا، کشفیات بسیار عظیمی در این
 زمینه حاصل شد که مردم او اواخر قرن هجدهم حتی
 در عالم رؤیا هم تصور آن را نمی کردند.

با ورود مظاهر تمدن جدید به مشرق زمین،
 طرق و روش های علمی تاریخی و نتایج کارمحققان
 نیز به سرزمین ما وارد شد. ابتدا به علت وجود
 ضعیفی اشخاص دقیق و با صلاحیت، از طرف خود
 ایرانیان قدمهای مثبتی برداشته شد. از این قبیل
 اشخاص هستند: محمد قزوینی، سید حسن تقی زاده،
 حسن پیرنیا، بدیع الزمان فروزانفر، ملک الشعرای
 بهار، سید احمد کسروی و عباس اقبال آشتیانی که
 همه از پیشاهنگان تحقیق و پژوهش بوده اند و اکنون
 در میان ما نیستند. در میان اشخاص زنده نیز کسانی
 هستند که ایشان را در ردیف این پیشاهنگان قدیم
 باید دانست از قبیل: مجتبی مینوی، دکتر فیاض
 و محیط طباطبایی. اما نام جوانترها را در اینجا
 نمی برم زیرا که شاید خوانندگان خود به جهت
 همعصری و همسالی، نام بیشتر ایشان را می دانند
 و می شناسند.

۴ - چنانکه در پاسخ سؤال گذشته متذکر شدم،
 هنوز مرکزی برای پژوهش تاریخ در مملکت ما
 نمانده که در عمالک خارجی هست ایجاد نشده.
 با وجود این، دانشگاههای ایران و سازمانهایی از قبیل
 بنیاد فرهنگ ایران و بنگاه ترجمه و نشر کتاب

و انجمن آثار ملی در تهیه مقدمات تحقیق قدمهای
 مثبت و مؤثری برداشته اند.

۵ - پاسخ این سؤال را از خلال سطور گذشته
 می توان یافت. از لحاظ کمیت ما هنوز خیلی عقب
 هستیم و از لحاظ کیفیت گاهی بعضی از کارهای انجام
 شده در زمینه تاریخ از آنچه در خارج انجام گرفته
 بهتر است. از این قبیل است کارهای محمد قزوینی
 و ملک الشعرای بهار و مجتبی مینوی در طبع اثباتی
 آثار تاریخی و از این قبیل است تحقیقات احمد
 کسروی در زمینه روشن کردن تاریخ قسمتی از ایران
 در قرون سوم و چهارم و پنجم و ششم هجری و تحقیقات
 تقی زاده در گاه شماری ایران و مساعی عبدالحسین
 زرین کوب در تدوین تاریخ ایران بعد از اسلام
 و کارهای ناصر الله فلسفی در تاریخ صفویه و تحقیقات
 محمد محیط طباطبایی که به صورت مقالاتی بر آمده
 در مجلات مهم کشور نشر شده است و نظایر آن که اگر
 اسمی را الان در خاطر نداشته باشم دلیل عدم اهمیت
 آن یا بی اعتنائی نگارنده نیست بلکه برای آنست که
 مجال نیست.

۶ - منابع اصلی پژوهشهای تاریخی ایران یا
 منابع دست اول بسیار متنوع است و می توان آن را
 به انواع تقسیمات از قبیل تقسیم از روی زبانها یا
 خطوط یا مواد کتابت یا چگونگی آثار (معماري،
 هنری، کتبی، لوازم زندگی و غیره) و یا ادوار
 تاریخی تقسیم کرد. من اکنون مجال پرداختن به این
 طبقه بندیها را ندارم و آنچه الان به ذهن میرسد
 بازگو می کنم و می دانم که از هر جهت ناقص است:

۱ - کتیبه ها یا سنگ بنسبت های پیش از اسلام
 که شامل کتیبه های میخی (اعم از پارسی باستان

وعیلامی و سومری و آشوری و غیره) و پهلوی (اعم از پهلوی اشکانی و ساسانی) و یونانی (مانند کتیبه کعبه زرتشت و کتیبه‌های پیدا شده در افغانستان) می‌شود.

۲ - نوشته‌های روی خرف‌ها و سفالها که به یونانی «اوستراکا» خوانده می‌شود. از قبیل آنچه اکنون در کاوشهای ناسا از طرف باستان‌شناسان شوروی پیدا شده و خوانده شده است و مطالب مهمی از تاریخ اشکانیان را روشن می‌سازد.

۳ - نوشته‌های عیلامی بر روی الواح گلی که در تخت جمشید و شوش و در حفاریات جدید از قبیل چغازنبیل و غیره پیدا شده است.

۴ - نوشته‌هایی به خط آرامی بر روی الواح گلی و سنگی که در تخت جمشید و جاهای دیگر پیدا شده است. از این قبیل است کتیبه‌نامه‌های ارشام حاکم ایران در عصر و کارداران او که به خط آرامی در مصر پیدا شده است.

۵ - نوشته‌هایی که بنام اسناد گورامان در کردستان جنوبی پیدا شده است.

۶ - نوشته روی مهرها با خطوط و زبانهای مختلف.

۷ - مسکوکات زمانهای مختلف با نوشته‌ها و زبانهای مختلف.

۸ - اوستا، مجموعه کتب مقدس دین زرتشت.

۹ - اسناد به زبان سغدی که بطور عمده در تورخان پیدا شده است.

۱۰ - اسناد به زبان خوارزمی.

۱۱ - اسناد به زبان ختتی.

۱۲ - اسناد و مأخذ به پهلوی ساسانی در کتب

پهلوی.

۱۳ - اسناد و مأخذ به زبان چینی که بیشتر مربوط به کتب زیران چینی است.

۱۴ - اسناد و مأخذ به زبان ارمنی که بیشتر شامل نوشته‌های مورخان ارمنی در زمان ساسانی است.

۱۵ - اسناد و مأخذ به زبان سریانی که بیشتر در کارنامه‌های شهدای مسیحی زمان ساسانی است.

۱۶ - آثار و ابینیة باستانی اعم از آنچه بر روی زمین موجود بوده و یا از زیر زمین توسط باستان‌شناسان خارجی و ایرانی پیدا شده است.

۱۷ - آثار هنری تمام ادوار.

۱۸ - کتب و اسناد به زبان عربی برای تاریخ هفت قرن اول اسلام که غنی‌ترین مأخذ در این باب است.

۱۹ - کتب و اسناد به زبان فارسی برای تمام تاریخ ایران پس از اسلام.

۲۰ - کتب و اسناد به زبان‌های ترکی و روسی

و ایتالیایی و انگلیسی و فرانسوی و اسپانیایی و پرتغالی و ارمنی و گرجی برای تاریخ ایران از دوره آق - قیونلوها تا زمان حاضر.

۲۱ - کتابه‌های مساجد و قبور و سایر آثار تاریخی بعد از اسلام که به خطوط کوفی و نسخ و نستعلیق و ثلث و غیره به حد فراوان در دسترس ایران پراکنده است و دانشمندان از قبیل منوچهر

ستوده و ایرج افشار و دانش پژوه، تحقیق در این رشته را آغاز کرده‌اند.

این طبقه‌بندی، و بهتر بگوییم ذکر انواعی از اسناد و مأخذ اصلی و دست اول، مجالس وسیعتر می‌خواهد و آنچه گفتیم نمونه‌ای بود برای متوجه

ساختن ذهن خوانندگان به این قبیل مسایل و گرنه ،
به طبقه بندی کامل است و نه استقراء کامل .

۱ - از آنجا که ادبیات قبل از اسلام به طور
عمده دینی بوده است ، تحقیق و جستجویی نیز
اگر در قرون گذشته در این زمینه به عمل آمده ،
رنگی دینی داشته است . آنچه از تحقیق و جستجو
در این مورد ، از دوره پیش از اسلام می دانیم ،
تنها امر گردآوری ، ترجمه و تفسیر است .

در کتاب چهارم دینکرد آمده است که دارای
دارایان فرمان داد تا همه اوستا و زند را به همان گونه
که زردشت از هرمزد پذیرفته بود به دو نسخه بنویسند
و یکی را به گنج شسپگان و دیگری را به دژ نشت
نگهدارند . و لخش اشکانی فرمان داد که آنچه
از اوستا و زند در دست مانده بود و آنچه در اثر
تاخت و تاز اسکندر در ایرانشهر پراکنده گشته بود
گرد آورند . اردشیر ساسانی فرمان داد تمام قطعات
پراکنده تعلیمات زردشت گردآوری و به دربار
آورده شود و تسر وزیر بزرگ او از میان نسخ
مختلف ، يك نسخه جامع تهیه کرد . شاپور پسر
اردشیر نیز تمام آثار زردشتی را که در هند ، روم
و سرزمین های دیگر پراکنده بود و به پزشکی ،
شماره شناسی و دیگر دانشها مربوط بود گرد آورد
و آنرا به اوستای رسمی عهد پدر افزود .

پس از فرو ریختن شاهنشاهی ساسانیان ، از
آنجا که زردشتیان در معرض خطر جدی اسلام
قرار گرفته بودند ، در قرون دوم و سوم هجری
کوشیدند تا دین زردشت را بر اساس مسائل علمی
زمان خود ، تجزیه و تحلیل کنند و حقایق آنرا
به اثبات رسانند و به آن قدرت رقابت با دین اسلام را
ببخشند . نمونه برجسته این کار کتاب دینکرت است
و یا تحلیل و بررسی های انتقادی که در کتاب « شکند

سومین پاسخ

مهرداد بهار

دکتر در زبان و ادبیات پیش از اسلام ایران

فصلنامه
زبان و ادبیات
۱۳۴۰ - ۱۳۴۱

گمانیک و چار» مطرح می شود .

از این پس ، اقدامی جدی درباره ادبیات کهن ایران به عمل نیامد و دین زردشت نزارگشت و زبان اوستا و پهلوی به صورت دو زبان مرده درآمدند که تنها مؤبدان آنهم به صورت ناقص با آنها آشنا بودند .

در دوران اسلامی ، از امر ترجمه آثار پهلوی که بگذریم ، در نوشته های اسلامی تنها اشاراتی بدین آثار و عناوید رفته است . مطالعات جدید در آثار کهن ایرانی در اروپا شروع شد . در ۱۵۹۰ بارنابه بریسون Barnabé Brisson کتاب *De Persarum Principatu* را در پاریس منتشر کرد ، و منبع او متون یونانی و رومی بود .

در ۱۷۰۰ اثر معروف توماس هایید Thomas Hyde به لائین به نام *Historia Religionis Veterum Persarum* منتشر شد ، هر چند او بر آثار قدیم دست نداشت ولی اثر او تحقیق و بررسی آثار دینی ایرانی را تشویق کرد . در ۱۷۷۰ نخستین ترجمه اوستا را انکتیل دوپرون Anquetil du Perron منتشر ساخت . از این زمان در اروپا تحقیق جدی درباره متون اوستا و پهلوی و دین و عقاید زردشت آغاز شد و آثار ارزشمندی چون ترجمه های مختلف اوستا ، و اژدمانه ایرانی باستان و ترجمه آثار پهلوی پدیدار گشت . در این میان بزرگترین کوششها را در زمینه اوستا بارتولومه Bartholomae و در زمینه آثار پهلوی وست West انجام داد .

با کوششهای گروتفند Grotfend از ۱۸۰۲ به بعد و زحمات لاسن Lassen رالیسون Rawlinson و ابرت Oppert سنگ نبشته های فارسی باستان

پس از پنجاه سال مطالعه ، خواننده شد و بدین گونه زمینه مطالعات در زبان و ادب ایران پیش از اسلام وسعت گرفت . این گسترش هنگامی به حداکثر خود رسید که متون مانوی به زبانهای پارسی میانه ، پهلوانی (بازتی) و سغدی یافت شد .

استاد دوشن گینن ، در کتاب خود به نام *The Western Response to Zoroastrianism* به اختصار این کوششهای ملل غربی را در راه شناخت فرهنگ پیش از اسلام ایران شرح می دهد .
۲ - دین ، آئین ، تاریخ و زبان و ادبیات پیش از اسلام ایران طی دو سه قرن گذشته در اروپا مورد توجه قرار گرفته بود ولی در عصر حاضر این مطالب رنگ تحلیلی و علمی دقیقی به خود گرفت .

نیوبرگ Nyberg در زبان و دین ایرانی مطالعات دقیق انجام داده است و ییلی Bailey و دوشن گینن Duchesne Guillemain تحقیقات جامعی درباره دین و آئین زردشتی بر اساس تحلیلی کرده اند . دومزیل G. Dumézil اساطیر ایران را در زمینه اجتماعی تحلیل کرده است و زغر Zachner توانسته است بعضی مسائل پیچیده اساطیر ایران را در مورد زروان حل کند . درباره زبان ، شادروان هنینگ Henning شیوه جدیدی در قرائت متون پهلوی ، بر اساس متنهای مانوی ، ایجاد کرده است و استاد گرشویچ Gerschewitch دستور زبان سغدی را نوشته است . در این میان مطالعات اساطیری دومزیل و مطالعات و نظریه های هنینگ در زبان به کلی روش های تازه ای در تحقیق و مطالعه به شمار می آید . مطالعات بنویست درباره زبانها

و فرهنگ ایرانی نیز ارزشی کمتر از فعالیت‌های
شخصی یاد شده در بالا ندارد و مطالعات استاد بیلی
درباره زبان ختنی به کلی کاری است تازه .

۳- انکتیل دوپرون ، پارتولومه ، هنینگ ،
بنویست ، بیلی و دو مزیل در بنیان گرفتن پژوهشهای
مربوط به ادب ایران در دوره پیش از اسلام ، سهم
اساسی داشته‌اند .

۴- تا چند سال پیش دانشگاه اوپسالا در سوئد ،
دانشگاه کینهاگ در دانمارک ، دانشگاه‌های لندن ،
کمبریج و اکسفر در انگلستان و دانشگاه پاریس
و دانشگاه هاروارد پیشروان تحقیق درباره زبان
و فرهنگ ایران پیش از اسلام بودند . ولی امروزه
به علت آنکه دولت‌های اروپا و آمریکا به این سازمانهای
تحقیقاتی کمک‌های لازم را نمی‌کنند ، مطالعات
ایران‌شناسی به قدرت سابق نیست و مرکز فعالی
دیده نمی‌شود .

در این زمان بنیاد فرهنگ ایران پیش از علوم انسانی و چهارم منابع پارسی و این خود به دو دسته
هر سازمان ایرانی دیگر به این امر خاص توجه دارد
و تاکنون چند کتاب در زمینه ادبیات پیش از اسلام
ایران به همت این مؤسسه به طبع رسیده است .

۵- پژوهندگان ایرانی با فراگرفتن روشهای
تحقیق علمی اکنون به خوبی قادرند تحقیقات زبان
و فرهنگ ایران باستان را دنبال کنند و آنرا رونق
بخشند ولی نقص عمده در پژوهشهای ایرانیان
محدودیت زمینه مطالعات ایشان است که منحصر
به متون اوستا ، پارسی باستان ، پهلوی و متون ایرانی
میانه ، پارسی و پهلوانی است ، در حالی که آثار سغدی
و ختنی بخش تقریباً مهمی از ادبیات پیش از اسلام
است که به خصوص در امر زبان‌شناسی ایرانی اهمیت

اساسی دارند و ما متخصصی در این موارد نداریم .

۶- به طور کلی می‌توان منابع گوناگونی را ،
که مربوط به ادبیات و فرهنگ ایرانی پیش از اسلام
می‌شود ، بدینچ بخش تقسیم کرد :

اول : منابع اصلی ایرانی که شامل متون
اوستایی ، فارسی باستان ، پهلوی ، مانوی سغدی
و ختنی است .

دوم : منابع غربی شامل تحقیقات اروپائیان
و امریکائیان درباره ایران پیش از اسلام است .
در این بخش باید آن دسته از آثار پارسیان هندوستان
را نیز که به زبان انگلیسی و آلمانی نوشته شده‌است ،
کنجایند .

سوم : منابع عربی که شامل تحقیقات محدثانی
چون بیرونی ، شهرستانی و جز ایشان است و بیشتر
مربوط به تقویم و فرقه‌های موجود زردشتی در دوره
اسلامی است .

چهارم : منابع پارسی و این خود به دو دسته
تقسیم می‌گردد : نخست منابع تاریخی و قدیم
و شاهنامه‌ها و داستانهای چون ویس و رامین که
ترجمه آثار پهلوی است ، و دیگر ترجمه‌ها و تألیفات
قرن حاضر که محدثان ایرانی انجام داده‌اند ، مانند
ترجمه‌های شادروان پور داود از اوستا و کتاب
حماسه سرایی در ایران اثر آقاسی ذبیح‌الله صفا
و جز آن .

پنجم : منابع گجراتی . پارسیان هندوستان که
بیشتر در ایالت بمبئی گرد آمده‌اند بسیاری از آثار
کهن ایرانی را به زبان گجراتی ترجمه کرده‌اند ،
در این قسمت باید از بعضی ترجمه‌های متون کهن
ایرانی به زبان سنسکریت نیز یاد کرد که در هندوستان

صورت گرفته است .

۷ - ادب و فرهنگ ایران به علت تداوم طولانی آن ، جنبه‌های گوناگونی دارد و نمی‌توان در بست از خصوصیات مشترکی در ادوار گوناگون صحبت کرد . درباره دوره پیش از اسلام متأسفانه منابع ما بیشتر دینی است و این امر قضاوت را مشکل‌تر می‌کند .

شاید بتوان گفت که جز ادبیات مانوی که زیر تأثیر شدید عقاید عرفانی آسیای غربی است ، فرهنگ ما توجه خاصی به انسان دارد و نقش انسان را در پیشبرد راستی و پیروزی نیکی بر بدی بسیار بزرگ می‌کند و مسأله جدال خیر و شر و پیروزی راستی بر دروغ امری است که در همه آثار پیش از اسلام ایران به چشم می‌خورد .

۸ - باید به مطالعات اوستائی ، سغدی ، ختنی و به تحقیقات اساطیری ایران بر اساس مطالعات مردم‌شناسی توجه بیشتری کرد و دانشجویان علاقه‌مند را برای آشنایی بیشتر با کتابخانه‌ها و روش تحقیقی علمی ، به خارج فرستاد و کتابخانه‌های تخصصی ایجاد کرد . اگر برای یکی دوندل چنین امری ادامه یابد ، آنوقت خواهیم توانست ایران را به مهمترین مرکز مطالعات و تحقیقات درباره زبان و فرهنگ پیش از اسلام تبدیل کنیم .

۹ - شیوه تدریس زبان و ادبیات پیش از اسلام در دانشگاه‌های ما به کلی نادرست است و هیچ دانشجویی ممکن نیست از دانشگاه‌های ما محقق در زبان و فرهنگ پیش از اسلام شود . این متون را با کار مداوم چندین و چند ساله می‌توان آموخت اما هر سه چهار ماه از شاخه به شاخه پریدن و چیزکی آموختن

و مدرکی گرفتن ، هیچ مسأله‌ای را در این باره حل نمی‌کند . علاوه بر این ، کتاب نداریم و مهمتر اینکه ارزیابی هم برای این مطالعات قابل نیستیم .

چهارمین پاسخ

محمدرضا شفیعی کدکنی

دکتر در ادبیات

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

۱ - حقیقت امر این است که در گذشته «تحقیق ادبی» تقریباً نداشته‌ایم. در کنار آثار ادبی حیرت-انگیزی که داریم، در کنار مثنوی و شاهنامه و دیوان حافظ، هیچ گونه تحقیق ادبی به معنی درست کلمه وجود نداشته.

ادبای ما بیشتر ادیب آفریننده بوده‌اند. البته منظور من از آفرینش، ابداع در تمام موارد، نیست؛ بلکه منظورم بوجود آوردن آثاری است که آن آثار می‌توانند موضوعاتی برای تحقیقات ادبی، باشند. هم مثنوی مولانا می‌تواند موضوع تحقیق ادبی قرار گیرد، و هم مثنوی پیر و جوان میرزا نصیراصفهان‌ای. اما ادبای قدیم، کمتر به «تحقیق» دربارهٔ یک اثر ادبی پرداخته‌اند. اگر می‌بینیم در پیرامون بعضی از آثار ادبی ما، در روزگار گذشته، کتابهایی نوشته شده که می‌توانند مصداق تحقیقات ادبی قرار گیرد در حقیقت، بحث از جنبهٔ ادبی آنها نیست تا مصداق دقیق تحقیقات ادبی بشمار آید، بلکه از جنبه‌های دیگر است. مثلاً، شروحنی که بر مثنوی نوشته‌اند بیشتر به اعتبار جنبهٔ عرفانی آن بوده نه به اعتبار جنبهٔ ادبی آن.

اگر تحقیق ادبی را توسعه بدهیم و هر گونه بحثی را - که به نوعی با یک اثر ادبی یا با یک ادیب پیوند داشته باشد - در نظر بگیریم می‌توانیم بگوییم که تحقیقات ادبی گذشتگان ما، در چند نوع محدود بوده: نوعی که در نوشتن زندگینامه‌ها خلاصه می‌شده و آن همان کار تذکره نویسی است که از عوفی شروع می‌شود. تا همین اواخر در اینگونه تحقیقات ادبی، هیچ اثر ارزنده‌ای نداریم. اغلب زندگینامه‌ها سرشار از دروغ و افسانه و نسبت‌های نادرست است،

و اغلب مورخان ادب ما، از روی دست یکدیگر رونویسی می‌کرده‌اند. گاه عین عبارات یکدیگر را بر می‌داشته‌اند. نقد و نظر و داوری درست، به دشواری می‌توان در اینگونه تحقیقات ادبی یافت. شاخهٔ دیگر تحقیقات ادبی قدیم مباحث لغت و دستور بوده.

درباب لغت از قرن پنجم کتاب داریم اما چه تحقیقی؟ اسدی (اگر این کتاب موجود همان کتاب اسدی باشد) مقداری لغت را - که برای قافیۀ شعر ممکن بوده مورد استفاده شاعری قرار گیرد و معنی آن را نداند - معنی کرده و بیتی هم شاهد آورده. باز خدا پدرش را بیامرزد که همین کار را هم کرده است. خواهید گفت: این از خصایص فرهنگ دنیای قدیم است. نه، این چنین نیست. در همین حوزهٔ فرهنگی دنیای قدیم (یعنی فرهنگ اسلامی) در زبان عرب چه تحقیقات وسیعی در زمینهٔ لغت انجام شده، چه طور به فکر جمع آوردن و ضبط لهجه‌ها بوده‌اند، چه طور اختلاف‌های موجود را ضبط کرده‌اند و در باب درست و نادرست آن و اینکه آیا کلمه عربی است یا نیست و از کجا آمده، چه مقدار کتاب نوشته‌اند. بنابراین صرف فرهنگ دنیای قدیم بودن، نمی‌تواند عذرخواه این کاستیها باشد. اصولاً ادبای ما بیشتر دلشان می‌خواست «موضوع بحث» باشند نه اینکه دربارهٔ کسی بحث کنند.

در زمینهٔ دستور هم که از حدود قرن نهم (در مقدمهٔ بعضی فرهنگ‌ها و بعد بطور جداگانه مثل نهج‌الادب نجم‌الغنی) کتاب داریم، باز تحقیقات ادبی از حد خلاصه کردن صرف و نحو عرب و انطباق آن با زبان فارسی (که تقریباً کار محالی است) تجاوز نکرده‌است. در باب حل مشکلات و تفسیر آثار

ادبی ایران بعضی کارها در فارسی و عربی و ترکی انجام شده که بیشتر به زبان‌های غیر فارسی است و علتش هم پیداست زیرا یک تن که اهل زبان نبوده به فکر می‌افتاده که مشکلات ادبی خود را در خصوص کتابی معین حل کند و ثبت کند و در اختیار همزبانانش قرار دهد و ازین متوله است تحقیقات ادبی ترکان عثمانی یا بعضی از عربها در پیرامون آثار ادبی فارسی مثل شرح مثنوی ، شرح دیوان حافظ ، شرح گلستان .

این تحقیقات هم بیشتر جنبه لفظی داشته و گاه نوعی تجزیه و ترکیب بوده است برای بهتر فهم کردن آنچه در عبارت موجود است ، نه اینکه رازی از رازهای نهفته آن اثر ادبی را ، از نظر عرفانی یا وجوه زیبایی ، کشف کند .

با اینهمه در خلال همین تحقیقات ادبی است که باز چیزهایی از این متوله می‌توان یافت و بسیاری نکته‌ها در تحقیقات ادبی امروز ، از همین تحقیقات دیروزی سرچشمه می‌گیرد . در فارسی هم این چنین شروحي برای بعضی از آثار ادبی داریم مثل شرح فارسی مثنوی .

یک شاخه دیگر از شاخه‌های تحقیق ادبی قدما مسأله بدیع و معانی و بیان بوده که آنهم متأخر ، و خلاصه‌ای از تحقیقات بلاغی ادبای عرب است و چیزی که بتواند محقق تحقیق ادبی قرار گیرد نداشته‌ایم بخصوص که از جنبه انتقادی و اظهار نظر (با هر ملاکی که می‌خواهد باشد) خالی بوده است (بهترین نمونه : ترجمان البلاغه و حدائق السحر) فقط در اواخر عصر تیموری و دوره صفویه بعضی از مباحث انتقادی در باب شعر پیدا شده است که از

ناچاری مجبوریم آنها را به عنوان نمونه‌های نقد ادبی بپذیریم از قبیل رد و ایرادهایی که چندین شاعر و تذکره‌نویس در پیرامون شعر حزین لاهیجی کرده‌اند و این دعوی در پیرون از مرزهای کنونی ایران - تا همین چند سال پیش هنوز جریان داشته و یک دسته بر حزین ایراد می‌گرفته‌اند و یک دسته از او دفاع می‌کرده‌اند (آخرین داور این دعوی قاری عبدالله خان ملك الشعراء افغانستانی است در کتاب محاکمه در بین خان آرزو و صهبایی) و در خلال همین رد و ایرادهاست که نوعی نقد ادبی - بیشتر بر اساس مباحث الفاظ و گاه جنبه‌های هنری - شکل گرفته است .

بر رویهم باز هم باید تکرار کنیم که گرچه تحقیقات ادبی قدیم درباره زمینهای از متوله :

۱ - زندگینامه نویسی

۲ - مباحث لغوی

۳ - مباحث دستوری

۴ - شرح و بررسی در پیرامون بعضی مثنوی (در حد تجزیه و ترکیب عبارات) .

۵ - مباحث بدیع

۶ - اشاراتی به نقد ادبی .

وجود داشته ، اما ملاحظه این آثار نشان می‌دهد که کفنه ترازوی «آثار ادبی» و «تحقیقات ادبی» در ایران دوره قدیم ، برابر نبوده و ما در کنار شاهکارهای بزرگ ادبی خود ، تحقیقات ادبی در حد متوسط هم نداشته‌ایم .

با اشاراتی که به حوزه تحقیقات ادبی و چندو چون آن کردیم ، گمان نمی‌کنم نیازی به یادآوری شیوه تحقیقات قدما باشد ، زیرا اغلب از یک نگرش

محدود سرچشمه گرفته و به نوعی گوه را با سوزن
سوراخ کردن، شبیه است. ما در گذشته (چنانکه
در امروز هم) مدتی در رشته ادبیات نداشته‌ایم که
با فرهنگی وسیع و نگرشی دقیق و علمی به بحث
پیرامون آثار ادبی ما بپردازد. بیترین مباحث موجود
هم، از آن کسانی است که فارسی زبان اصلی آنها نبوده
است مثل هندیها، ترکها، و تاحد کمی عربها.

برای من مسلم است که قدمای ما، بیشتر مفهوم
این سخن ابو سعید را در نظر داشته‌اند که: «حکایت -
نویسی مباش، چنان باش که از تو حکایت کنند»
و دلشان می‌خواست به جای اینکه درباره اثری بحث
کنند، اثری بیافرینند که موضوع بحث باشد و اتفاقاً
در این زمینه بسیاری از ایشان توفیق فراوان یافته‌اند.
من همیشه در شگفتی از اینکه جایی که نقد ادبی - ویر
رویم، همین چیزی که ما امروز تحقیقات ادبی
می‌خوانیم - وجود نداشته، جایی که کوچکترین
اثری در زمینه نقد شعر و ادب ندارد، چگونه این
شاهکارهای عظیم بوجود آمده؟ آیا يك سنت
شغالی وجود داشته که سینه به سینه نقل می‌شده
و هیچ کس آنرا به قید کتابت در نیاورده؟ شاید.

گمان اینکه در دنیای قدیم این مسایل مطرح
نبوده، گمان درستی نیست. زیرا همچنان که قبلاً
یادآوری کردم، در همین حوزه فرهنگی، در زمینه
تحقیقات ادبی از زندگی نامه نویسی تا نقد ادب، عربها
کارهای وسیعی کرده‌اند و عامل اصلی آن، همان
جستجو برای کشف زیباییها و شناخت ریزه کاریهای
قرآن بوده، همان عاملی که امروز به صورت بسیار
ضعیفی می‌خواهد ما را وادار کند که مثلاً زیباییهای
شاهنامه را درک کنیم، تمام جوانب معنوی شعر

حافظ را در بایم. برای همین بوده که در حوزه
فرهنگی آنها خیلی از نکات - که از اصول تحقیقات
ادبی امروز بشمار می‌رود - مطرح بوده است.
اسرار البلاغه عبدالقاهر جرجانی را (که ایرانی است)
در زمینه تحلیل زیباییها و رموز تأثیر بیان و بلاغت
بنگرید، انساب سمعی را در نوع خود ببینید،
این خلکان را نگاه کنید، چه قدر در ضبط کلمات،
سألها، اسامی اماکن و نقل قولها و داوریه‌ها دقیق
و محتاط است، اما عوفی یا نصر آبادی ما... نه.
و همین چیزهاست که امروز اصول بسیاری از تحقیقات
ادبی را بوجود آورده است. خلاصه، چون تحقیقی
به معنی درست کلمه در کار نبوده شیوه درستی هم
نداشته‌اند.

۴ - در پنجاه سال اخیر، کارهای مختلفی
به عنوان تحقیق ادبی شده که از بسیاری جهات دارای
همان مایه‌های قدیمی است. تاریخ ادب به سبک عوفی،
دستور زبان به شیوه نجم الغنی، فرهنگ نویسی
به سبک صاحب برهان؛ ولی در میان این کارها،
آثار تحقیقی و بهترتری داریم که اگر چه از نظر شیوه
نگارش و بررسی مسایل چندان تازگی ندارد، اما
از نظر بعضی خصوصیات، تازه است. مثلاً کارهای
قزوینی به عنوان نمونه عالی يك محقق که هیچ
جهان بینی و دید خاصی ندارد. اما هر چه بخواهی
در ضبط نسخه بدلها و پیدا کردن شاهد از متون مختلف
تواناست و همین قدر هم جای سیاست‌گرایی دارد.

قزوینی کارهای خاورشناسان بزرگ قرن
نوزدهم را در نظر داشت و از این رهگذر دریچه‌ای
بروی محققان دیگر گشود و بسیاری از نکات مربوط
به زبان و ادب فارسی را هم خودش کشف کرد. پس

از او چند تن دیگر همان روش را ادامه دادند که بهترین محققین دوره ما بودند، مانند مرحوم بدیع الزمان فروزانفر و از جهاتی مرحوم دکتر معین. از نظر شیوه کار چیزی که افزوده شد همان چیزی است که در وجود قزوینی و شیوه کار او خلاصه می شود: ارزیابی منابع، ارائه دقیق ماخذ و مراجع، تالی اقوال قدما با تردید، جایگزین کردن بعضی قرائن عقلی و تاریخی بجای اقوال قدما، جستجو در متون ادبی بطور مستقیم، برای حل مشکلات ادبی و بررسی نسخه های خطی و چاپ و نشر دقیق آنها. اینها کارهایی بود که خاورشناسان، قبل از قزوینی کرده بودند و او هم مستقیماً آنرا وارد شیوه تحقیقات ما کرد.

اما از نظر زمینه ها: بدون تردید بسیاری از زمینه های تحقیقات ادبی امروز، تازه است. نوشتن تاریخ تصوف، تاریخ ادبیات، تاریخ علوم و فرهنگ، مسأله سبک شناسی - که مرحوم بهار با ذوق خلاقه خود آنرا بوجود آورد، اگرچه سبک شناسی به معنی اصلی کلمه نیست اما در حل بسیاری از مشکلات ادبی به کار محققان می آید - مباحث زبان شناسی و آشنائی با آن و بهره برداری از ادبیات و زبان پهلوی و زبان اوستا و بعضی زبانهای قدیم هند و اروپائی اینها همه زمینه های تازه تحقیقات ادبی عصر ما هستند که صد سال پیش از این اصلاً مطرح نبودند.

با همه فقری که در زمینه نقد ادب داشته ایم و داریم بسیاری از مباحث نقد ادبی در سالهای اخیر، در گوشه و کنار، مطرح شده اند. بعد از مکتب قزوینی مکتب دیگری که تشخیص و امتیازی در تحقیقات روزگار ما داشته باشد، هنوز بوجود نیامده، بهترین

محققان ما همانها هستند که شیوه قزوینی را مو به مو رعایت کرده اند.

در سالهای اخیر بر اثر توجه به شیوه های تازه تر تحقیق اروپایی، بسیاری از محققان ما کوشیده اند که کارهای تازه تری انجام دهند، اما هنوز چهره برجسته ای در این راه و رسم پیدا نشده است که مکتب او را بتوانیم در کنار مکتب قزوینی به عنوان یک مکتب تحقیق، بپذیریم.

بسیاری از محققان و شبه محققان نسل بعد از قزوینی، کارشان تلفیق همان تحقیقات نسل و مکتب قزوینی است، همان حواشی و یادداشتهای پراکنده و خدشهای او را، با نثری خوش و خواندنی، کمی هم چاشنی ارجاع به بعضی آثار فرنگی - که هیچ ارتباطی با موضوع ندارد - زده اند و به عنوان شیوه تازه ای در تحقیقات عرضه می کنند اما برای کسی که در آن زمینه مطالعه بیشتر داشته باشد، آشکار است که این محققان نسل بعد از قزوینی، اغلب، جز تلفیق کار تازه ای نکرده اند. برای نمونه می گویم قزوینی تحقیق کرده است که مثلاً باد شرطه یعنی چه؟ قزوینی تحقیق کرده است که میر نوروزی در شعر حافظ یعنی چه؟ اما اگر ازین دسته محققان نسل پس از او، بپرسی شما کدام نکته تازه ای را کشف کرده اید، اغلب هیچ چیز تازه ای ندارند که، ولو در دو سطر، بگویند این نکته را ما برای بار اول کشف کرده ایم. اما کتابها و متالاشنان، به ظاهر، پر است از تحقیق. حتی، بعضی از معروفترین محققان نسل بعد از قزوینی، همان منابع و ماخذی را که قزوینی برای فلان موضوع پیدا کرده، از نو به چاپهای دیگر و نسخه های دیگر ارجاع می دهند، برای راه گم کردن.

بر روی هم دوشیوه تحقیق ادبی داریم ، یکی آنکه راه و رسم قزوینی را می رود و متأسفانه روز بروز هم ضعیف تر می شود زیرا مایه های سواد قدیمی و آخوندی - که از شرایط آن نوع تحقیق بود - اندک اندک کم می شود و در سالهای اخیر فقط در تصحیح و مقابله نسخ محدود شده است و آوردن یا ورقیهای پر از اسم کتابهای فارسی و عربی و فرنگی بدون اینکه نیازی در کار باشد ، فقط در حد نشان دادن اینکه ما این کتابها را دیده ایم و اغلب مؤلفان این کتابها را اصلاً ندیده اند . و احتمالاً یافتن ماخذ حدیثی ، آنها از روی کتاب احادیث مثنوی فروزانفر .

این شیوه تحقیق ، نوع دقیق و علمی آن ، که کار قزوینی و فروزانفر بود ، همیشه در ادب لازم است یا دست کم تا سالهای سال ، تا وقتی اینگونه مسایل همگی حل شوند ، هنوز به کار خواهند خورد . اما شیوه تازه تحقیقات ادبی از قبیل تحلیل انتقادی بعضی از آثار ادبی به شیوه ناقدان فرنگ ، هنوز مرحله بسیار بسیار ابتدایی را می گذراند و هنوز فرد شاخصی که راه و رسم دقیق و روشنی در این باره داشته باشد - نداریم ، بهترین نمونه این گونه تحقیقات ، نظر من ، کاری است که شاهرخ مسکوب در باب شاهنامه (مقدمه ای بر رستم و اسفندیار) کرده و همان شیوه ای را که ناقدان فرنگ در تحلیل نفسانی قهرمانان تراژدیهای قدیم یونان کرده اند ، با مهارت کامل در این بخش از شاهنامه انجام داده ، و پس از او چند تن کارهایی کرده اند که در مجموع هنوز هم فضل تقدم با اوست ، اما نباید از ارزش کارهای این گروه کاست زیرا با همه نوپایی و اغلب کم عمقی ، هر چه هست ، راه تازه ای را برای تحقیق آغاز کرده اند . دسته ای

نیز می گویند که ضمن رعایت شیوه قزوینی با دید کلی تری - که از نوعی نگرش گسترده و شامل نسبت به مسایل برخوردار است - بعضی مسایل ادبی را بررسی کنند که به نظر من دکتر خانلری نمونه برجسته این شیوه تحقیق است .

در شیوه تحقیق مکتب قزوینی ، دو شرط لازم بود : یکی داشتن فرهنگ ایرانی و اسلامی وسیع ، و دیگری « حوصله » . در شیوه تحقیق مکتب جدید ، که در حال شکل گرفتن است (و نمونه های خوب آن بعضی اروپاییان هستند) دو شرط دیگر لازم است : یکی داشتن فرهنگ وسیع غربی و شرقی و دیگری « ذوق خلاق و آفریننده » . می بینید که داشتن محقق این چنین ، کار آسانی نیست .

برای بوجود آمدن محققانی از نوع دوم ، مایه فرهنگی بیشتر لازم است . مثلاً کسی می خواهد که از روانشناسی و فرویدسم و علم اساطیر الاولین و جامعه شناسی و تاریخ و اقتصاد و فلسفه ، کمی « آگاه » باشد و بعد در رشته ای خاص « متخصص » شود ، عیب عمده محققین ما این است که قبل از اینکه « متمم » شوند « متخصص » می شوند یعنی قبل از اینکه فرهنگ عمومی خود را گسترش دهند شروع به کارهای تحقیقی می کنند و متخصص می شوند ، اما چه تخصصی ، به فراخی دامنه هستی ! جامع المعقول و المنقول ! و این کار نه تنها در تحقیقات کتبی فضایی ما وجود دارد که در کار تدریس دانشگاه نیز هیچ کس به تخصص قایل نیست ، هر دومی را به هر کس بدهی قبول می کند . بخصوص اگر درس دهن پر کن و عنوان داری باشد .

۳ - بنده از تأسیسات فرنگی و تأثیر آن بطور مستقیم اطلاعی ندارم جز اینکه همه تأسیسات شرق شناسی

فرنگ را، غیر مستقیم، در بنیان گرفتن پژوهشهای ادبی ایران سهم می‌دائم. چنانکه در ضمن سؤال قبل عرض کردم تحولی که در شیوه تحقیقات ادبی ما در قرن اخیر روی داده تأثیری است که مستقیماً از خاورشناسان اروپایی پذیرفته‌ایم: افرادی نظیر گلدزیهر، پارتلد، مینورسکی، برون، نیکلسون، ماسینیون، و مؤسسانی که ایشان در آنها کار می‌کرده‌اند (دانشگاهها و مؤسسات خاورشناسی) و از ایرانیان هم، پیروان آنها که سالار و سرحاتمه همگی قزوینی است و در بعضی موارد حتی زاده (در مقالات کاوه چاپ برلن در باب فردوسی و دقیقی و مقدمه دیوان ناصر خسرو) و اقبال آشتیانی و ملک الشعراء بهار و استاد محنتی مینوی. اگر بخواهم از همه نام ببرم جای گله بسیار خواهد بود.

بدون تردید دانشگاه، در مرحله اول، و در سالهای اخیر مؤسسانی از قبیل بنیاد فرهنگ ایران، از تأسیساتی هستند که در چند وجوه تحقیقات ادبی تأثیر داشته‌اند. مجلاتی از قبیل سخن و راه‌های کتاب و دیگر ماهنامه‌های علمی و ادبی که در حال نشرند یا پیش از این منتشر شده‌اند، همه از تأسیساتی هستند که در کار پژوهشهای ادبی ایران تأثیر محسوس داشته‌اند.

۴ - تا آنجا که بنده می‌دانم، دانشگاههای ایران، و در مرحله اول دانشگاه تهران (دانشکده ادبیات) و پس از آن دانشگاه مشهد و تبریز و شیراز و اصفهان و بعد از آنها تا آنجا که بخاطر دارم: بنیاد فرهنگ ایران، سازمان لغت‌نامه دهخدا، مؤسسه دایرةالمعارف فارسی دکتر مصاحب، و فرهنگستان قدیم، با تمام کج سلیتگی‌ها و پیشنهادهای ناپذیر فتنی‌اش که در زمینه بعضی مسائل زبانی کارهایی

کرده است. (از فرهنگستان جدید و نتایج آن بنده بی‌اطلاعم).

۵ - از آنچه در خارج از ایران صورت می‌گیرد، اگر در باب ایران منظور است باید عرض کنم کوششهای پژوهندگان داخلی به مراتب «بیشتر» است. البته در اینجا يك نکته گفتنی است و آن اینکه معمولاً محقق ایرانی وقتی يك متن را مثلاً تصحیح می‌کند، بجای آنکه از کتاب‌ها مطلب نقل کند، از حافظه نقل می‌کند، آنها غلط، و بجای اینکه وقتی به مشکلی برخورد به مراجع لازم رجوع کند، علامت ؟ یا «کذا فی الامل» را می‌گذارد و راحت می‌گذرد. حتی اگر معنی لغت را ندانست به المتحد یا برهان قاطع هم حاضر نیست رجوع کند، یعنی حوصله‌اش را ندارد. (رجوع کنید به بعضی از انتشارات اخیر دانشگاه تهران) و برای همین است که پشت سر هم، هی کتاب است که تصحیح می‌کنند و منتشر می‌شود، در صورتی که همان قزوینی چندین سال چاپ یکی از مجلدات جهانگشای جویزی را به تعویق انداخت تا گوینده يك شعر عربی را - که شعری در کتاب جهانگشا آمده بود - پیدا کند یا صورت صحیح‌تر و تمام قطعه‌ها؛ و ناشر کتاب - یعنی سازمان اوقاف گیب - بر طبق قراردادی که با قزوینی داشت، مرتب او را تحت فشار قرار می‌داد که کتاب را بدست چاپ بیاورد.

با چنین تصحیح‌های بازاری و بی‌اساسی است که ما هنوز هیچ‌يك از شاهکارهای ادبی‌مان چاپ انتقادی درست نشده، مگر کلیله چاپ استاد مینوی و شاید یکی دو کتاب دیگر. هنوز شاهنامه را محققان شوروی برای ما تصحیح می‌کنند و نظامی را هم

ایشان و... محدثان ما از حرص کار بیشتر، حاضر
نستند يك متن را آنچنان چاپ کنند که دیگر نیازی
به چاپ مجدد آن نباشد. می‌دانید که برای هر نوع
تحقیق ادبی، باید اول اسناد درست و کافی درست
داشت و ما هنوز در همین مرحله - در اغلب موارد -
پایمان لنگ است.

۶ - این پرسش برای بنده روشن نیست.
طبقه‌بندی از چه لحاظی؟ - از نظر شیوه کار؟ -
از نظر موضوع؟ - از نظر اهمیت؟ هر کدام جداگانه
قابل بحث است و موضوع کتابی مفضل.

۷ - برای آدم پر حرفی مثل بنده، بهتر است
که این سؤال بطور خلاصه پاسخ داده شود که: ادب
و فرهنگ ایران، ادب و فرهنگی است بسیار متنوع
و ناشناخته، سرشار از مسایلی که هم برای خودمان
و هم برای دیگران، قابل توجه و بازخوانی و بازشناسی
است ولی دریغ که ما هنوز هیچ کاری درباره آن
انجام نداده‌ایم.

درباره فلسفه هگل، می‌گویند فلسفه‌ای است
«همیشه آستان» یعنی در هر دوره‌ای چیزی از آن
زاده می‌شود، در هر دوره‌ای می‌توان برداشتی کاوانه
از آن داشت که با برداشت دوره قبل و بعد متفاوت
است. بنده می‌خواهم این تعبیر را درباره بسیاری
از بزرگان ادب خودمان به کار ببرم و بگویم آثار
ادبی اغلب بزرگان ما همیشه آستان مسایل زنده
و زاینده بوده و هست و این زندگی و زاینندگی
به دوره خاصی ختم نمی‌شود، این ما هستیم که باید
راههای بازخوانی اندیشه‌ها و آثار ایشان را کشف
کنیم، که نمی‌کنیم.

تراز دیه‌های کهنه یونان سه هزار سال پیش را،

امروز کسانی مانند سارتر بازخوانی می‌کنند و از آن
معانی تازه بیرون می‌آورند، ولی ما خیال می‌کنیم
مولوی در قرن هفتم تمام شده است و فردوسی در قرن
چهارم. برای تحقیق درباره هر کدام هم، يك سال
مطالعه و نوشتن مقاله‌ای یا شرح حالی را کافی
می‌دانیم، آنهم در روزگاری که سارتر - با آن
فرهنگ وسیع جهانی و مقام بلندش - مدت بیست
سال از عمرش را صرف تحقیقی درباره فلور می‌کند
و چنانکه می‌دانید هنوز هم این تحقیق او بقول
خودش، ناتمام است تا دو مجلد دیگر آن نوشته شود.
در دانشکده ادبیات تهران، اگر یکی از دانشجویان
دوره دکتری ادبیات بخواهد تحقیقی درباره مولوی،
مثلاً، بکند می‌گویند این کار درست نیست، این
کار شده و تکراری خواهد بود. منظورشان از
تحقیقی که درباره مولوی شده شرح حالی است که
سی و پنج سال پیش مرحوم اسناد فروزانفر از مولوی نوشته
و فرهنگ لغات مثنوی بی‌است که آقای دکتر گوهرین
تألیف کرده. در صورتی که تحقیق درباره مولوی
چیزی است و رای لغات مثنوی یا شرح حال او.
البته در اینجا بحث بر سر این نیست که آن دانشجو
می‌تواند این کار را بکند یا نه، بلکه منظور نشان
دادن تلافی ادبای ما از تحقیقات ادبی است. و تعجب
خواهید کرد اگر بدانید که امثال آن دانشجو را
به چه نوع «تحقیق» هایی وادار می‌کنند: می‌گویند
برو تمام کلمات خسرو شیرین نظامی یا ویس و رامین
را بشمار یعنی حساب کن بین چند بار است چند بار
شد چند بار شم چند بار زمستان و... در آن به کار
رفته و این آخرین عدل تحقیقات دانشکده ادبیات
است. پیش از این حتی کارهای شگفت‌تری به‌عنوان

تحقیق رساله دکتری می‌دادند مثلاً استخراج مصدرهای عربی فلان کتاب عربی قرن چهارم هجری (مثلاً ادب الکاتب ابن قتیبه) که این کار نه بدره عرب می‌خورد نه بدره عجم. و می‌شد رساله دکتری در زبان و ادبیات فارسی، یعنی رساله اجتهاد!

۸ - بی‌هیچ گمان، ما نیازمند تحقیقاتی هستیم که - در آنسوی این بحث‌های لفظی و ترجیح فلان نسخه بدل - عمق و روح ادبیات ما را به ما بازشناساند و اینگونه تحقیقات هنگامی امکان‌پذیر است که راه‌های مختلف نقد و شیوه‌های گوناگون بررسی ادبیات - به طریقه فرنگی‌ها - را در اختیار داشته باشیم و این امر حاصل نمی‌شود مگر از رهگذر ترجمه آثار بزرگ عالم - و به اصطلاح کلاسیک‌های درجه اول جهان - در زمینه‌های مربوط به علم الجمال و نقد ادبی و تاریخ هنر و . . . که ما از میان آنهمه آثار فقط ترجمه «فن شعر» یا «درباره هنر شاعری» یا «نامه ارسطو طاليس درباره شعر» را - که هر سه ترجمه يك کتاب است - داریم و البتة و نامهما تمام ما باید محققان ما، حوزه تخصص برای خودشان قایل شوند و هر کس گوشه‌ای را بگیرد و علمی صرف آن کند. اما در وضع موجود، ادبای خوب ما، همه چند کاره‌اند و در تمام موضوعات - نه تنها موضوعات ادب، بلکه فلسفه و تاریخ اجتماعی و تاریخ ادیان و تاریخ تمدن و علم . . . - کتاب و مقاله می‌نویسند و از حلق تا کاشغر، میدان سلطان سنجر است. بعضی که اصلاً ادب را به معنی قدیمی آن: «الأخذ من کل شیئی بطرف» گرفته‌اند و هیچ چیز را بیرون از حوزه تخصص خود نمی‌دانند. . . در این کنگره‌های اخیر، نظری به اعضای

هر کدام بی‌اندازید، اغلب شرکت‌کنندگان کسانی هستند که همراه با «کارت دعوت»، با «موضوع کنگره» آشنا می‌شوند و در فاصله چند روز، سخنرانی خود را تهیه می‌کنند. و در تمام این کنگره‌ها - با اینکه موضوعات، متعدد و دور از هم است از شیخ الطایفه ابو جعفر فقیه طوسی بگیر تا حافظ رند خرابائی و کنگره تاریخ ایران در عصر مادها و . . . همه و همه افراد تقریباً ثابت هستند، این دلیل اینست که ادبای ما تخصص برای خود قائل نیستند. آنچه در آینده باید به عنوان اصل پذیرفته شود همان «جنبه تخصص» است. نوع مسایل نیز باید مسایلی باشد که با روح ادب سروکار دارد و با پیام هنرمند و جهان‌بینی او و با شیوه لذت بردن از آثار هنری و با پیوندی که ادبیات با زندگی و جامعه داشته و دارد و خواهد داشت.

۹ - آموزش در کجا؟ دبیرستان، دانشگاه، یا بطور کلی؟ بنظر من هر کدام نقص یا نقصهایی دارند که گرچه یا یکدیگر پیوند مستقیم دارند اما هر کدام بخودی خود، جداگانه باید رفع شود، وجه دشوار است. بچه‌ها در دبیرستان از ادبیات بهره‌ای نمی‌برند، چون دبیر ادبیات خوب کم داریم. دبیر ادبیات - در اغلب موارد - تحصیلی در رشته دیگر از قبیل معقول و منقول یا تاریخ یا جغرافی و . . . داشته و چون ادبیات را امری می‌دانند که همه‌کس می‌تواند عهده‌دار آن باشد، تدریس آن کار همه دبیرانی است که ساعات درس رشته تخصصی‌شان به حد نصاب نرسد. دبیرانی هم که لیسانس ادبیات هستند دست‌کمی از دیگران ندارند چون اغلب اینها از کنکور طب و فنی و حقوق

ورشته‌های مثلاً زبان انگلیسی و علوم اجتماعی و روانشناسی محروم شده‌اند، و ناچار رشته ادبیات را به «ذوق خود» اختیار کرده‌اند. جوانی که از زیروست اینها دیپلم می‌شود به دانشگاه می‌آید و با هرچه «ادبیاتی» هست سردشمنی دارد و حق هم دارد. در دانشگاه برای آموزش ادبیات چه کرده‌ایم؟ دو نوع ادبیات داریم: یکی درسی که درس‌های اخیر برای تمام رشته‌های دانشگاه تعیین شده و اجباری است، یکی هم ادبیات به عنوان دروس رشته ادبیات.

اما آن درس اجباری فارسی در تمام رشته‌های دانشگاه، چیز خنده‌داری است. نمی‌دانم مقصود اولیای امر از تصویب فارسی برای رشته‌هایی از قبیل دندانپزشکی و داروسازی و جنگلبانی چیست؟ خواهند گفت: غرض این است که دانشجویان «ملکه فصاحت» پیدا کنند و مقصود خودشان را - در همان رشته‌ای که دارند - خوب ادا کنند. بسیار خوب، در کدام فرصت و با کدام روش؟ یک ترم آموزش فارسی، هفته‌ای دو ساعت یعنی در مجموع، بیست و چهار ساعت در سال و در واقع در تمام مدت تحصیل در دانشگاه.

دریست و چهار ساعت چه می‌شود کرد؟ اغلب چند صفحه از یک متن قدیمی، مثلاً منشآت قائم مقام یا گلستان سعدی و یا مرزبان‌نامه یا چهارمقاله را می‌خوانند. چه تغییری در دانشجو ایجاد می‌شود؟ یادگرفتن معنی چند لغت عربی و فارسی از قبیل «انتجاع» و «گجسته» چه دردی را دوا می‌کند؟ چه نیرویی برای توانایی بر ادای مقصود به او می‌بخشد، جز اینکه نفرتی بر نفرتش می‌افزاید؟ می‌بینید که عملاً نقض غرض است.

بنظر من در شرایط کنونی برای اصلاح بنیادی

آموزش ادبیات و زبان فارسی در دبیرستانها، راه حل نزدیک و درستی وجود ندارد. همینگونه خواهد بود و خواهد بود تا هنگامی که دبیر ادبیات صاحب ذوق و علاقه‌مند به ادبیات بحد کافی داشته باشیم. و این امر برمی‌گردد به دانشگاه.

اما در دانشگاه: من به تجربه دریافته‌ام که بچه‌ها از پس که ظرف خالی لغت و دستور تحویل گرفته‌اند، از هرچه «ادبیاتی» هست ملول‌اند. باید مقداری معنی و اندیشه و جهان‌بینی به آنها بدهیم بی‌آنکه سرشان را به ظرف خالی لغت و مباحث مجرد دستوری، گرم کنیم. از رهگذر ارائه این مظهر و فها خودشان بفکر تهیه طرف هم خواهند افتاد. باز به تجربه دریافته‌ام که همین دانشجویانی که از سر کلاس ادبیات فرار می‌کنند یا در طی آن تمرین درسهای رشته‌های دیگرشان را حل می‌کنند همین دانشجویان، اگر کسی ادبیات را از رهگذر معانی بلند و اندیشه‌هایی که در آن نهفته، برایشان مطرح کند دیوانه‌وار به طرف او می‌روند. در یکی از همین دانشکده‌های به اصطلاح علمی و فنی اگر اعلام کنند که مثلاً فلان آدم - حتی آدم گمنامی - درباره جهان‌بینی خیام یا مبارزه اجتماعی ناصر خسرو یا تفکرات مولوی یا روح حماسی در شعر فردوسی و . . . بحث می‌کند، همین دانشجویان فراری، برای شنیدن حرفهای او - اگرچه بسیار ساده و ابتدایی باشد - از سر و کول هم بالا می‌روند و برای یکدیگر جرا «رزرو» می‌کنند.

تأثقی ما از ادبیات همیشه عبارت از «اسم مصدر» و «مضارع التزامی» و معنی کلماتی از قبیل «انتجاع» و «گجسته» و بحث بر سر متصل یا منفصل نوشتن

« به » بوده دست بالا بحث در اینکه فلان شاعر در سنهٔ سبع و سبعین و سعماء متولد شده یا تسع و تسعین و سعماء . . .

حقیقت اینست که هیچ کوششی برای ارائهٔ محتوی ادبیات خودمان - چه از لحاظ جنبهٔ زیبایی و لذت بردن از آن، و چه از دیدگاه تحلیل جنبه‌های انسانی و اندیشگی و پیام بشری آن - نکرده‌ایم و بیشتر سعی ما در بحث پیرامون مفردات بوده است.

می‌رسیم به آموزش ادبیات بطور عمومی: تمام دستگاههای آموزشی و اولیای امور از دانشگاه گرفته تا پائین، از یسوادای جوانان شکوه و شکایت دارند. از بی‌معنی بودن شعر و نثر جوان، و اینکه با موازین بلاغی استادان قدیم نمی‌خواند، در عذاب‌اند و پیوسته در صدد عیب‌جویی، اما هیچ‌کدام از اینها، حاضر نیستند بفهمند و ببینند که جوانها با «لغت معنی» و «اسم مصدر» و «مضارع التزامی» نمی‌توانند به ادبیات دلبستگی پیدا کنند، تا در نتیجهٔ ممارست در آثار بزرگان، شعر و نثرشان استوار و معنی‌دار و فصیح باشد.

جوانها ترجیح می‌دهند آثار ترجمه شدهٔ ادیبان فرنگ را که خواندن و فهمیدن آن نیازی به کلبه و کوشش ندارد - اگرچه ترجمه‌ها ناقص و مغلوط باشد - بخوانند و از آنها تقلید کنند، اما راهی برای آشنایی با مولوی یا حافظ یا سعدی ندارند و عذرشان نیز پذیرفته است.

اگر عیب و نقمی هست، متوجه دستگاههای مسؤول است که با تمام پال و کوبالشان، هنوز بفکر این نیفتاده‌اند که یک سلسله کتاب کوچک و ارزان به عنوان درجهٔ آشنایی با بزرگان فرهنگ و ادب

ما تهیه کنند. آیا شما صد کتاب کوچک صد صفحه‌ای دربارهٔ رودکی تا . . . بهار و نیما درست گردید که نسل جوان بتواند، با خاطر جمع، آنها را بخواند و بعد به متن کامل آثار آن بزرگان راه پیدا کند؟ تهیهٔ مجموعه‌ای این چنین مگر چه مایه خرج دارد؟ من از صد کتاب گذشتم، ده کتاب دربارهٔ فردوسی، مولوی، نظامی، سعدی، ناصر خسرو، خاقانی، حافظ، صائب، و امثال ایشان فراهم کنید که هم راه لذت بردن از شعر ایشان را به جوانان بیاموزد و هم پیام و جهان‌بینی و عظمت روحی آنان را نشان دهد و هم نمونه‌هایی از آثار ایشان را - که با قرن ما سازگار است و خواندن آن ضرور - دربر داشته باشد، آنگاه از جوانها گله کنید.

چرا «ادبیات روزنامگی» در میان جوانان نفوذ دارد، زیرا «ادبیات روزنامگی» هر چه هست، دیگر «بحث الفاظ» و «مسند و مسندالیه و رابطه» نیست. بحث بر سر جهان‌بینی فلان آدم است و پیام او و بینند او یا جامعه (کاری به چگونگی بحث و افراد مؤرخ بحث ندارم) برای همین هم هست که نسل جوان، به ادبیات معاصر و ترجمهٔ ادبیات فرنگی بیشتر دلبستگی نشان می‌دهد، زیرا سهل و هوای روحی او و به نیازمندیهای معنوی او نزدیک‌تر است، یا او چنین می‌اندیشد که نزدیک‌تر است. شاید اگر فردوسی یا ناصر خسرو، یا مولوی را درست بشناسد، آنها را نزدیک‌تر بیاید و سودمندتر. اما . . .

زیر نویسها :

۱- نگارنده هیچ گونه مخالفیتی با این نوع «تحقیقات» ندارد و می‌داند که چنین کارهایی، بی‌سود هم نیست، اما این کارها از مقوله تحقیق نیست. کاری است که می‌تواند در بعضی موارد مفید واقع شود آنهم با هزاران اما...
تخصص که ماشینهای آی. بی. ام اینگونه کارها را خیلی دقیقتر انجام می‌دهند آنهم در سرعتی که هزار برابر سرعت کار انسان است. در سالهای اخیر، عثمانف خاورشناس اتحاد شوروی لغات «دیوان عصری» را شمرده و چاپ کرده و در سفری که به ایران کرد این مدل تحقیق را به دانشکده ادبیات تهران آموخت.

۲- درگذشته شیخ طوسی، یکی از مدعوین محترم یادسجگی، کتاب تاریخ ادبیات دکتر شفق (برای دبیرستانها) را ورق می‌زد و دنبال شرح حال شیخ طوسی می‌گشت، وی حتماً، بعدها، سخنرانی مبسوطی درگذشته ایراد کرده.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی